



شماره چهارم، سال اول،

هفتم تیر ۱۳۸۸

در این شماره می خوانید

سرمقاله:

شرایط انقلابی و آلترناتیو کمونیستی

خبرهای کوتاه:

گزیده ای از اخبار مبارزات مردمی در

چند روز گذشته

نامه های رسیده:

* بیم های کهنه، امید نو

* این شعله خاموشی نمی گیرد

گزارشات و تحلیل ها:

* راز وجودی جمهوری اسلامی

* بانک مرکزی اروپا: بحران اقتصادی

پایدار است

* نابود باد جمهوری اسلامی و

«عدالت» غیر مردمی اش!

متن آموزشی:

* هنوز هم می توان از کمون پاریس

آموخت

«بسوی انقلاب»

را بخوانید و در میان مردم

پخش کنید!

شرایط انقلابی و آلترناتیو کمونیستی (۱)

در سرمقاله شماره 3 این نشریه ما در مورد تحلیل های اشتباه جریانات چپ فعال در جامعه صحبت کردیم. و آن در مورد اشتباهات متدلوزیک رفقای بی بود که در مبارزات مستقیماً شرکت داشتند و از تجربه های مستقیم خود به تحلیل از وقایع می رسیدند. و یا آنکه بر مبنای مشاهدات مستقیم خود عدم دخالت در وقایع را توجیه می کردند. اما پس از مدتی باز هم سر و کله ی تحلیل های آنچنانی از خارج از کشور شروع شد که نمی دانیم چگونه می توانند بر مبنای تجزیهات، ارائه تحلیل مشخص دهند و هنوز خود را ماتریالیست بنامند. متدلوزی دیالکتیک ماتریالیستی علم بسیار دقیقی است که بر مبنای مشاهده ی مشخصات بنا شده و قدم به قدم شناخت را تعالی بخشیده تا آنکه به کلیتی دست یابد که در بر گیرنده و توضیح دهنده ی این مشخصات باشد. تنها در چنان زمان و دستیابی بر چنان سطحی از شناخت است که می توان طرح نسبتاً دقیقی برای تغییر شرایط ارائه کرد. اما متأسفانه ما می بینیم که برخی از مدعیان مارکسیسم در خارج از کشور مستقیماً بر مبنای تجزیهات خود به ارائه تاکتیک می پردازند، که هم تحلیل شان از واقعیات مجرد و متافزیک است و هم تاکتیک شان غیر عملی است و سمت و سوی ترکستان دارد. ایشان برای آنکه تحلیل خود را صحیح جلوه دهند، برخی از حقایق موجود را یا نفی کرده و یا به شکلی مطابق با نظرشان تغییر می دهند. متأسفانه عناصر نا آگاه و عقب مانده ای نیز در جنبش کارگری وجود دارند که به ان اراجیف گوش داده و به آن عمل می کنند.

اگر می خواهید دلیل عدم حضور متشکل، مستقل و پیشروانه ی طبقه کارگر را در این مبارزات بشناسید کافی است که باور و عملکرد فعالان کارگری در چند سال اخیر نظری مجدد بیافکنید. یکی از مهمترین ستون مبارزه ایدئولوژیک کمونیست ها با رویزیونیسم و اپورتونیسم در دو سه سال گذشته همین نکته تحلیلی بود که کمونیست ها سمت و سوی مبارزه طبقاتی را به شرایط انقلابی پیش بینی می کردند و راه حل های خود را بر آن مبنای، ایجاد تشکل مستقل سیاسی طبقه کارگر (حزب طبقه کارگر) و سازماندهی هسته های کمونیستی در محلات و کارخانه ها ارائه می دادند. اما، دیدگاه های رفرمیستی رویزیونیست ها و اپورتونیست ها این پیش بینی خردمندانه را به سخره گرفته و «موشکی» می خواندند و در عوض، حتی عقب تر از جنبش خودبخودی کارگری «کمپین های» صنفی و جمع آوری امضا را توصیه می کردند. متأسفانه به علت ریشه داشتن یکصد ساله ی رویزیونیست های رنگارنگ روسی و چینی و کوبایی، اکثریت بزرگی از فعالان کارگری به دنبال «عکس مار» افتادند و آن را «علمی» تشخیص دادند. به هر حال برایشان راحت تر بود تا مارکسیسم و علم مبارزه طبقاتی را از طریق شفاهی و ساده انگاری رهبران گزافه گو «بیاورند» تا اینکه بخواهند الفبای این علم را مستقیماً از متون آموزگاران مارکسیسم فرا گرفته و یافته های خود را به عمل انقلابی «خطرناک» محک بزنند. تنها عده ی بسیار قلیلی به خود جسارت درگیری با دیدگاه های بورژوازی مسلط بر جنبش چپ را دادند و توانستند برخی از اصول استراتژیک کمونیستی را در جنبش جا بیاندازند. از جمله ی این شعارها، لزوم ایجاد حزب طبقه کارگر بود که اینک تا سطح ارائه ی یک برنامه انقلابی ارتقاء یافته است. و دیگری شعار استراتژیک استقرار دمکراسی مستقیم توده ها از طریق حکومت شوراهای، بعنوان تنها آلترناتو انقلابی، به جای هرگونه راه حل های استبدادی (تک حزبی) و یا پارلمانی (جمهور، جمهوری خلقی، جمهوری دمکراتیک و ...) می باشد. با مطالعه ی دقیق تحلیل های غرض ورزانه و راه حل های ارائه شده از طرف احزاب و دار و دسته های رویزیونیستی و اپورتونیستی متوجه می شویم که علیرغم اثبات تحلیل علمی کمونیست ها که دیگر هیچکس نمی تواند آن را قلب کرده و «موشکی» بخواند، راه حل های ارائه شده را هدف گرفته اند. در زیر به چند نمونه از این تحلیل ها و رهنمودها می پردازیم.

مارکسیست های علنی بمتابه ی نیروی ارتجاعی

ارتجاعی ترین تحلیل، توسط دکتر رییس دانا و هم نظران ایشان در دو مصاحبه با «صدای آمریکا» ارائه گشت. جناب دکتر در اولین مصاحبه خود که بیش از یک هفته از مبارزات مردم می گذشت، این مبارزات را به رقابت دو جناح هیئت حاکمه نسبت می داد و از مردم می خواست که در این اعتراضات شرکت نکنند. این موضع کاملاً منطبق با منافع جناح احمدی نژاد بود. چرا که اگر مردم ایران به توصیه این حضرت آقا عمل می کردند، مقاومت در مقابل حکومت کودتا متوقف می گشت و جناح احمدی نژاد پیروز از این رقابت و درگیری ها بیرون می آمد. البته این تنها نشانه ی هواداری ایشان از جناح احمدی نژاد نبود. او همچنان مسئله تقلب در انتخابات را انکار میکرد و معترضین را با عنوان «مدعیان تقلب» مورد خطاب قرار می داد. او می گفت که «مدعیان تقلب» و تظاهر کنندگان از طبقه مرفه جامعه می باشند که از موسوی حمایت می کنند، در صورتیکه مدافعین احمدی نژاد از توده های «اعماق» جامعه اند که به او رای داده اند. در صورتیکه همین توده های «اعماق» بودند که شدیدترین تبعیض ها، فشارها و سرکوب ها را در دوران 4 ساله ی

دولت احمدی نژاد تحمل کردند. با پیاده کردن اصل 44 قانون اساسی و خصوصی سازی و اجرای توصیه های «صندوق بین المللی پول»، با باز کردن درهای گمرکی به کالاهای خارجی و انتقال آزادانه ارز، و ورشکسته شدن کارخانه های تولیدی و تعطیل شدن آنها، توده های عظیم بیکاران در میدان های کاریابی به چند برابر سالهای گذشته افزایش یافت. همچنین هرگونه اعتراض کارگران شاغل با سرکوب وحشیانه همراه بود و با سیر صعودی بی سابقه ی قیمت ها در تمامی زمینه ها و پایین نگاه داشتن حقوق، گرسنگی به خانه های ایشان راه یافت. مطمئن چنین شرایط اسفناکی نمی توانست باعث بالا رفتن محبوبیت احمدی نژاد در «توده های اعماق» شود. برعکس، درست به همین علت و استوار بر چنین زمینه ای بود که با افشاگر های «مناظره های انتخاباتی» و عیان شدن عمق شکاف درون حکومتی، مردم را ترغیب به شرکت در انتخابات به نفع مخالفین احمدی نژاد و رهبری کرد و پس از اعلام نتایج حیرت انگیز و دروغین انتخابات، ایشان را به خیابان ها ریخت. سرعت ارتقاء شعارها از حمایت از کاندیداها به «مرگ بر خامنه ای» و «مرگ بر جمهوری اسلامی» عیان کننده ی این واقعیت بود که اکثریت رأی دهندگان از موضع مخالفت با حکومت اسلامی وارد صحنه انتخابات شده بودند و به خیال خود، این شیوه را بعنوان کم هزینه ترین شکل اقدام به تغییر دنیال کرده بودند.

آنچه که مارکسیست های علنی با دیدگاه «سفید و سیاه» متافیزیکی خود نتوانستند تشخیص دهند و در چنین تند پیچی از تاریخ به قهقرای ارتجاع سقوط کردند، ترکیب پیچیده ی توده های معترض در خیابان ها و سمت و سوی چندگانه ی این مبارزات بود. ترکیبی که از چشم نظاره گران دور دست نیز پنهان مانده، اما تشخیص آن، لازمه ی رسیدن به تحلیلی دیالکتیک و مبتنی بر منافع طبقات مختلف جامعه ایران است.

استبداد، اصلاحات و انقلاب

همانطور که در سرمقاله های پیشین گفتیم، شرکت حداقل 75 درصدی مردم در انتخابات بیانگر عدم نفوذ و تأثیر گذاری خط مشی انقلابی در جامعه است. برای نیروهای مردمی بالقوه انقلابی، یعنی طبقه کارگر و توده های انقلابی شهری (کارگران بیکار، جوانان و زنان طبقه کارگر)، اصولاً وجود چنین آلترناتیوی هویدا نیست. نیروهایی که به ایشان به نام «چپ» و «کمونیست» معرفی گشته اند، عموماً رویزیونیست های توده ای و اکثریتی ای هستند که به علت همکاری با حکومت از زیر سرکوب های خونین سال های 60 سالم بیرون آمدند و به لطف اصلاح طلبان حکومتی از سال 76 به بعد، تربیون های تبلیغ علنی به دست آوردند. این مبلغین رفرمیسم هم همواره به کارگران در حال مبارزه، توهم ظرفیت نظام سرمایه داری در برآورده کردن خواسته های کارگران را تعلیم داده و ایشان را به در یوزگی خواسته هایشان از حکومت بورژوازی و سه جانبه گرایی ترغیب می کردند. بنا بر چنین تعلیماتی واضح بود که با علنی شدن عمق اختلافات جناح های هیئت حاکمه در مناظرات تلویزیونی، کارگران، ناجی خود را در چهره های اصلاح طلب جستجو کنند. آنها تیکه می گویند طبقه کارگر به علت نیافتن منافع خود در این اعتراضات است که به مبارزه نمی پیوندد، باید به این سوال پاسخ دهد که: آیا تمامی 35 تا 40 میلیون شرکت کننده در انتخابات «طبقه متوسط و بورژوازی اصلاح طلب» (1) بودند؟ و آیا این بورژوازی اصلاح طلب است که در مقابل گلوله و گاز اشک آور مقاومت کرده و شعارهای «مرگ بر خامنه ای» و «مرگ بر جمهوری اسلامی» را فریاد می کند؟

اینک سه نیروی متفاوت با منافع خاص خود در میدان مبارزه هستند. اول، نیروهای سرکوبگر که خواهان تفوق مطلق جناح سپاه پاسداران بر حکومت اند، ایشان بیانگر منافع انحصارهای زیر سلطه و همکاران جناحی سپاه هستند که تقریباً کلیه ی معاملات و قراردادهای دولتی، نفتی، واردات و صادرات و قاچاق کالا و مواد مخدر را قبضه کرده اند. دوم، جناح اصلاح طلب که هنوز سعی دارد زیر پرچم موسوی سینه بزند و خط مشی خود را به اعتراضات و مخالفین تحمیل کند. ایشان بیانگر منافع بورژوازی انحصاری رقیب سپاه، چون هاشمی و دیگر انحصارات کوچکی که بعلت اشتباه سیری ناپذیر سپاه، دست شان از معاملات بزرگ کوتاه شده و با کنترل مجاری ورودی کالا توسط سپاه، مجبور به باج دهی به رقیب خود گشته اند. همچنین بورژوازی متوسط و تجار کوچک بازار که بیش از هرکس طعم استبداد اقتصادی را چشیده اند و هیچ کنترلی بر قیمت و عرضه کالا ندارند. و آخر، توده های فقیر شهری و کارگران که بدون داشتن رهبری واحدی، متشکل در چهارچوب روابط محلی در اعتراضات شرکت می کنند. این توده ها عمدتاً از جوانان و زنان طبقه کارگر و کارگران منفرد و دست فروشان شهری تشکیل شده اند. تقابل منافع این سه نیرو به شرایط کنونی جامعه ما شکل داده است و ممبعد نیز شکل خواهد داد.

ما در سرمقاله های دو شماره پیشین جزئیات چگونگی شکلگیری اعتراضات خیابانی توسط جوانان و دانشجویان تهرانی را علیرغم دستورات صریح ستادها انتخاباتی اصلاح طلبان توضیح دادیم و روشن ساختیم که چگونه است که نیروی سوم، گاه زیر رهبری اصلاح طلبان عمل می کند و گاه تحرکات مستقل خود را نشان داده و از اصلاح طلبان فاصله می گیرد. بخصوص پس از اولتیماتوم خامنه ای در نماز جمعه، این نیروی سوم است که در مبارزه ای انقلابی درگیر شده و علیرغم کشته ها و اسارت های بشمار، همه روزه در نقاط مختلف اقدام به تجمع و اعتراض می کند. عملکرد مستقل این نیرو آنچنان عیان است که خبرنگاران خارجی از موسوی با عنوان «رهبر تصادفی» یکی در تصورش هم نمی گنجید که ممکن است در چنین موضعی در مقابل بخش دیگری از هیئت حاکمه فرار بگیرد»، نام می برند و مبارزات مردمی را فاد هرگونه رهبری متمرکز می دانند. هنوز هم کارشناسان امپریالیست از شرایط خطرناک «نبود رهبری» سخن می گویند و در رسانه های خود سعی در کوچک جلوه دادن اعتراضات انقلابی مردم می کنند. آنوقت، مدعیان «سوسیالیسم علمی» اعتراضات خیابانی را صرفاً «رقابت دو جناح» اعلام کرده و واقعیات را بر مبنای صلاحدید خود مکتوم گذاشته و یا تغییر می دهند.

کارگران و خانواده های ایشان در اشکال روابط پوپولیستی محله ای در اعتراضات خیابانی شرکت دارند و همین ها هستند که در مقابل نیروهای مسلح کوتاه نیامده و با ایشان درگیر می شوند و تا به حال جنبش اعتراضی را زنده نگاه داشته اند. اما این به معنای شرکت طبقه کارگر در انقلاب نیست! کسانی که برای توضیح عدم حضور طبقاتی کارگران، حضور کارگران و خانواده هایشان را در اعتراضات خیابانی نفی می کنند، کسانی هستند که برای ارائه تحلیل صحیح و طبقاتی از این شرایط، مجبورند که تحلیل ها و استراتژی و تاکتیک های گذشته خود را نقد کرده و اعتراف به شکست خود کنند. اما انگیزه های غیر مبارزاتی ایشان مانع شان شده که بدون عینک اپورتونیستی به قضا بنگرند. عدم حضور آگاهانه و متشکل کارگران در مبارزات مردمی کنونی، نه به علت نداشتن منافع در این مبارزات، بلکه به علت نبود یک حزب واقعی طبقه کارگر و نبود آلترناتو روشن کمونیستی و عدم سازماندهی طبقاتی و کمونیستی کارگران در این برهه از تاریخ است. یعنی همان ضعف تاریخی یکصد سال پیش که مانع دستیابی طبقه کارگر به منافعش بوده است. یعنی همان معضلی که هر دسته و گروهی که نام «حزب» را بر روی خود نهاد، ادعای بر طرف کردنش را کرد. یعنی همان وضعی که با حضورش در این مقطع، خط باطلی بر روی این ادعاها و «احزاب» کشیده است.

اخبار کوتاه

چهارشنبه سوم تیرماه ۱۳۸۸

بهارستان در خاک و خون

امروز در خبرهای حکومتی آمده است که خامنه ای در جمعی از مفت خوران حکومتی اعلام داشته است که حتی یک قدم عقب نشینی نخواهد کرد و سفت و سخت اجرای «قانون» را اعمال خواهد کرد. مسئولین سرکوبگران نیز اعلام کرده اند که «آنچنان با تظاهرات های "اشوب طلبان" برخورد می کنیم که برای همه درس عبرت شود.»

گزارشگر «ندانیوز» از بهارستان گزارش می دهد که علیرغم این تهدیدات و چنگ و دندان نشان دادن ها، از ساعت 4 بعدازظهر جمعی در میدان بهارستان، برای اعتراض در مقابل مجلس، شکل گرفت که به سرعت بر تعداد شرکت کنندگان افزوده شد. شاهدان عینی جمعیت را ده ها هزار نفر تخمین زده و محیط آن را از عشرت آباد تا میدان فردوسی و مخبرالدوله گزارش کرده اند. درگیری های نیروهای سرکوبگر با مردم، در آغاز با باطوم بود، اما با اضافه شدن جمعیت، بخصوص در شمال بهارستان، یگان ویژه ای ها به پرتاب نارنجک های گاز اشک آور روی آوردند. اما کثرت جمعیت به حدی بود که این اقدام تأثیری در پراکنده کردن مردم نداشت. یگان های ویژه در حدود ساعت 6 و 30 دقیقه، دست به شلیک هوایی و سپس تیراندازی مستقیم زدند. خبرها حکایت از شهید شدن عده ای و مجروحیت تعداد زیادی از مردم دارد. فیلم های ویدیویی که امشب از این واقعه، بر روی سایت های خبری نمایش داده شد، نشان می دهد که علاوه بر شلیک مستقیم نیروهای یگان ویژه، تک تیراندازی هم از بالای ساختمان ها به معترضین شلیک کرده و با هر تیر، یکی از مردم شجاع را به خاک می انداختند. آمار تعداد کشته شدگان هنوز به دست ما نرسیده است.

در نقاط دیگر تهران

یکی از حاضرین در تماس تلفنی با «ندا نیوز» بیان کرد که عمده ترین تمرکز نیروهای زبده سرکوبگران در مقابل مجلس و مناطق شمالی میدان بهارستان مستقر شده بودند و در کوچه های فرعی و نقاط دورتر از این مرکز، برخورد با معترضین را به دوش سربازان نیروهای انتظامی و نوجوانان بسیجی قرار داده بودند. مردم نیز با ایشان بسیار ملایم و با شوخ تبعی برخورد کرده و در مقابل تهدیدها، ایشان را به «ترک خدمت» و «سر عقل آمدن» دعوت می کردند.

همچنین از صادقیه گزارش داده می شود که با گردهمایی هزاران نفر معترض به حکومت کودتا و نظام دیکتاتوری، میدان صادقیه و خیابان های مشرف بر آن مملو از جمعیت شده که با شعارهای «احمدی خیانت می کند، رهبر حمایت می کند»، «بسیج جنایت می کند، رهبر حمایت می کند» و «مرگ بر دیکتاتور» به خیابان آمده بودند. پس از گذشت ساعتی، نیروهای سرکوبگر که عمدتاً از نیروهای بسیج و لباس شخصی بودند با حمله به این تجمع سعی در متفرق کردن جماعت می کنند. طبق ان گزارشات تا این ساعت (7:30 دقیقه بعدازظهر) درگیری ها ادامه دارد.

همچنین خبرهای مشابهی از چند نقطه ی دیگر تهران، از جمله میدان توپخانه و نواب گزارش شده است.

اعتصاب عمومی یکپارچه در سقز

از صبح امروز ساعت 10 صبح در شهر سقز در اعتراض به سرکوبگری و برخوردهای خونین حکومت با معترضین تمامی مغازه بسته شده و شهر بصورت یکپارچه در اعتصاب به سر می برد.

انتقال اجساد ۳۸ شهید راه آزادی با وانت به نقطه نامعلوم

بنابه خبر دریافتی در تهران روز دوشنبه اول تیرماه 38 نفر از تظاهرکنندگان که همگی مورد اصابت گلوله قرار گرفته بودند به بیمارستانی در خیابان ستارخان منتقل میشوند، بسیاری از مجروحین دوتا چند گلوله خورده بودند و محل اصابت گلوله ها بسیار به هم نزدیک بوده است. کلیه کارکنان و پرستاران نسبت به این حجم و حشیشگری حکومت نسبت به مردم به خشم آمده و به بیرون آمده و اعتراض میکنند. صبح روز سه شنبه دوم تیرماه تمامی جنازه ها را به زور از بیمارستان تحویل گرفته و آنها را با وانت به محل نامعلومی منتقل میکنند.

پنجشنبه چهارم تیرماه ۱۳۸۸

در سوگ «ندا آقا سلطان»

طبق اخبار رسیده از گزارشگر «ندا نیوز» امروز صبح، پنجشنبه چهارم تیرماه، تعداد کثیری از مردم همراه با خانواده داغیده ی ندا آقا سلطان به بهشت زهرا رفتند، اما با انبوهی از نیروهای رکوبگر روبرو شدند که از ورود ایشان به گلزار جلوگیری کردند. در این هنگام درگیری مختصری بین مردم و نیروهای سرکوبگر در گرفت و برخی از همراهان راه خود را به داخل محوطه باز کردند، اما برای احترام به درخواست خانواده ی آن شهید گرانقدر راه آزادی، از درگیری ها و اصرار بیشتر خودداری کردند. اما در عصر امروز، ده ها هزار نفر از مردم با غیرت ایران برای یادبود شهدای مبارزات مردم علیه کودتاچیان و حکومت اسلامی در بهشت زهرا گرد آمدند.

«می کشم، می کشم، آنکه خواهرم گشت»

عصر امروز، پنجشنبه چهارم تیرماه، گزارشگر «ندا نیوز» از نقطه شهادت «ندا» خبر داد که انبوهی از مردم برای یادبود آن شهید، به مکان قتل او رفته بودند. اما حدود ساعت 6 بعداز ظهر که تعداد شرکت کنندگان مراسم به هزاران نفر رسید، نیروهای سرکوبگر به جمعیت حمله برده و به طرز وحشانه ای به ضرب و شتم عزاداران پراختند. علیرغم این تهاجم، مردم به مقاومت ادامه داده و با شعار «مرگ بر یکتاتور» و «ایرانی با غیرت، حمایت، حمایت»، حدود ساعت 6 بعداز ظهر نیروهای سرکوبگر اقدام به تیراندازی کردند. متأسفانه از تعداد مجروحین و شهدای احتمالی گزارش دقیقی نداریم.

اخبار کوتاه

بازهم میدان انقلاب و خیابان آزادی

علیرغم تمرکز نیروهای زبده ی سرکوبگر در میدان انقلاب و خیابان آزادی، امروز عصر هزاران نفر در خیابان انقلاب تجمع کردند. در حدود ساعت 6 بعدازظهر، همراه با درگیری های خیابان امیرآباد، جنگ و گریزی بین مردم و نیروهای سرکوبگر آغاز گشت که مردم توانستند ایشان را در چند نقطه ، از جمله خیابان جمالزاده، به عقب نشینی وادار کنند. طولی نکشید که دوباره نیروهای سرکوبگر اقدام به شلیک کردند. گفته می شود که نیروهای مستقر درمنطقه درگیری از ورود آمبولانس ها برای انتقال مجروحین به بیمارستان خودداری می کردند.

تهران، یکپارچه در آتش و خون

در خیابانهای دیگر پایتخت نیز مردم دست به تظاهرات زده اند ، از جمله در خیابان ولیعصر مردم تظاهرات کرده و شعار مرگ بر خامنه ای می دهند . بنا بر خبر دریافتی از خبرنگار آژانس ایران خبر، درمیدان بهارستان مردم و جوانان معترض به صورت دسته های 20 نفره درحال شکل گیری تجمع هستند ، اما نیروهای مزدور سرکوبگر با شکل گیری هر تجمع به سرعت آنها را پراکنده میکنند. این جنگ و گریز ادامه دارد اما جوانان و مردم عزم جزم کرده اند تا تجمع را شکل داده و برگزار نمایند . یکی از شهروندان اسلامشهری به خبرنگار آژانس ایران خبر گفت : دخترم برای شرکت در تظاهراتی اخیر به تهران رفته بود دو روز بود که از او خبری نداشتیم و بسیار نگران بود یم ، سرانجام بعد از دوروز دخترم را در میان کشته شدگان تظاهرات پیدا کردم . وی دراندوهی وصف ناپذیر ادامه داد : دخترم درروز 30 خرداد به تهران رفت و در روز اول تیر جنازه او را در میان کشته شدگان تظاهرات پیدا کردیم ، باور کردنی نبود ، در آنجا صدها جنازه بود ، این حرف که دولت میگوید دهها کشته دروغ محض است ، تازه آنجا ما باید به دولت و آقایان تعهد هم میدادیم که مراسم تشییع جنازه و ختم نباید برای عزیزانمان بگیریم ، بعد هم ما را مجبور کردند که علیه موسوی کتبا شکایت نامه بنویسیم ، به من گفتند بنویس که دخترم توسط میرحسین موسوی اغفال شده و برای اعتراض به تهران آمده است . اما دخترمن شهید شده است چه آنها این را قبول کنند چه نکنند . او یک شهید برای آزادی درراه میهن است.

مادران عزادار: هر شبه در سوگ فرزندانمان در پارک لاله جمع می شویم

شماری از مادران ایرانی با عنوان «مادران عزادار» در اطلاعیه ای گفته اند: به یاد ندا آقاسلطان، دختر جوانی که با شلیک گلوله به قلبش در خیابان امیر آید تهران کشته شد، و سایر کشته شدگان روزهای اخیر، بعد از ظهر هر شبه در پارک لاله تهران با سکوت، به سوگ آنها می نشینند . در این اطلاعیه افزوده شده که در کمتر از دو هفته، بیش از ۸۰۰ نفر از فرزندان ایران، بازداشت شده، صدها تن زخمی و ده ها نفر کشته شده اند. این اطلاعیه می افزاید که «مادران عزادار» تا آزادی بازداشت شدگان و پایان دادن به خشونت ها، به تجمع خود در پارک لاله ادامه خواهند داد و از سایر مادران نیز خواسته اند به آنها بپیوندند.

هجوم مردم نگران به بانک ها

بنا به مشاهدات خبرنگار ندا نیوز طی روز های آخر هفته مردم نگران از وضعیت نا به سامان اقتصادی کشور برای بیرون کشیدن سپرده های بانکی خود به بانک های تهران و برخی دیگر از شهر های بزرگ کشور هجوم برده اند. این در حالی است که به خاطر صرف بودجه هنگفت حکومتی برای سرکوب معترضان و پرداخت وام های کلان از طرف بانک ها به نهاد ها و اشخاص نظامی و شبه نظامی بسیاری از بانک ها با کمبود نقدینگی مواجه هستند. در نتیجه بسیاری از بانک ها در مقابل درخواست مردم برای گرفتن سپرده هایشان اظهار می دارند پولی برای پرداخت ندارند که این امر موجب نارضایتی مردم شده و بعضا درگیری های پراکنده ای هم در این زمینه گزارش می شود. در آخرین اقدام نیز بسیاری از بانک ها اقدام به غیر فعال کردن عابر بانک ها و دستگاه های خودپرداز بانک هایشان کرده اند که این امر موجب سرگردانی بسیاری از مردم خصوصا در ساعاتی که بانک ها تعطیل است شده است.

حکومت نظامی اعلام نشده در کرمانشاه

در کرمانشاه هم اکنون حکومت نظامی برقرار است و رسماً به مردم گفته شده که از ساعت 16 تجمع بیش از سه نفر در سطح شهر ممنوع است و با تجمع کنندگان برخورد شدید خواهد شد. علاوه بر ماموران گارد ویژه و مزدوران بسیجی، رژیم هنگ مرزی را نیز برای مقابله با اعتراضات مردم به کرمانشاه منتقل کرده است. همچنین طبق خبرهای رسیده حاکمیت که امروز بازار تبریز به حمایت از مبارزه مردم تعطیل بوده است. همچنین اخبار مبارزه از چندین شهر دیگر، چون شیراز، همدان، بابلسر و مشهد نیز رسیده که به علت کمبود جا نمی توانیم جزئیات آن را گزارش کنیم.

شنبه ششم تیر ماه ۱۳۸۸

محکومیت و سانسور

اول هفته را در شرایطی شروع می کنیم که اظهار نظرهای بین المللی دال بر محکومیت حکومت کودتاچیان به علت اعمال خشونت علیه مردم معترض صفحه اول خبرهای رسانه ای است. گروه 8 کشور ثروتمند جهان، در نشستی در ایتالیا بیانیه مشترکی صادر کرده اند که به دولت کودتا هشدار می دهد که «هرچه زودتر» به خشونت های خود پایان دهد. در این نشست، روسیه هم شرکت داشت و اصرار می ورزید که دولت احمدی نژاد نباید منزوی شود. اما کشورهای فرانسه و ایتالیا معتقد بودند که باید بیانیه شدید الحن تری صادر می گشت. جالب تر از این خبر، هشدار بود که احمد نژاد به اوپاما داد و به او گفته بود که اگر به لحن محکوم کننده خود ادامه دهد، جایی برای مذاکره آمریکا با ایران نمی ماند. اوپاما هم تحت تاثیر مبارزات مردمی و عدم مشروعیت حکومت کودتا پاسخ داده است که حرف ها احمدی نژاد را جدی نمی گیرد و به او توصیه می کند اول پاسخ مردم خود و خانواده قربانیان و مجروحین

اخبار کوتاه

این اعتراضات را بدهد.

این سخنان تند اوایاما و محکومیت گروه 8 زمانی گفته می شود که چند روزی است رسانه های دولتی آمریکا و انگلیس (VOA و BBC) با دست کم نشان دادن مبارزات مردمی و یا سانسور اخبار مبارزاتی اینگونه نشان می دهند که گویا انرژی مبارزاتی مردم در حال تحلیل رفتن است. در صورتیکه همانطور که خبرها و فیلم ها نشان می دهند، مبارزات مردم علیرغم کشتار و خشونت نیروهای سرکوبگر، هم در مناطق مختلف تهران و هم در شهرستان ها وسعت یافته و شعارهای آن نیز به سطوح بالاتری ارتقا یافته است. در بسیاری از مناطق تهران شعارهای «مرگ بر خامنه ای» و «مرگ بر جمهوری اسلامی» بصورت یکپارچه و با فاصله چند متری از نیروهای مسلح حکومت سرکوبگر فریاد زده می شود.

حضور صدها هزار نفری در بهشت زهرا

از جمله اقدامات سانسوری این رسانه ها، سانسور کامل خبر حضور چند صد هزار نفری مردم تهران در عصر پنجشنبه در بهشت زهرا بوده است که با مقاومت و سرکوب وحشیانه حکومتیان همراه بوده و از ورود مردم به بخش قبرهای شهدای مبارزات اخیر جلوگیری شد، اما نتوانستند چنان جمعیتی را متفرق کنند.

حضور خائنان در رسانه ها

یکی دیگر از اقدامات رسانه ای برای سرپوش گذاشتن بر روند توسعه و رادیکال تر شدن مبارزات مردمی در رسانه های غربی (هواداری روسیه و چین از دولت احمدی نژاد از اول روشن بود) مصاحبه با خائنانی است که زیر لوای اپوزیسیون با سیاست های اطلاعاتی حکومتی همراهی می کنند. در شب چهارشنبه، خانم درخشش از صدای آمریکا با چنین فردی مصاحبه کرد. ما فعلاً از ذکر نام او خودداری می کنیم، چرا که شاید زیر فشارهای امنیتی اقدام به چنین عملی کرده باشد، اما همینجا به او هشدار می دهیم که در صورت ادامه چنین اقداماتی حتماً نام او را افشا خواهیم کرد. این فرد در هفته گذشته نیز میهمان ستاره درخشش بود و بعنوان کارشناس اعلام می کرد که صورت پذیرفتن «تقلب در انتخابات» تنها یک ادعا است و اینکه احمد نژاد در میان توده های «اعماق» (؟) دارای محبوبیت زیادی است، در صورتیکه طرفداران موسوی از «مرفه های» جامعه اند. ظریفی در این مورد گفت که با در نظر گرفتن جمعیت میلیونی معترضین، اگر ایران دارای اینهمه آدم مرفه است، پس مردم اشتباه می کنند که با چنین نظامی مخالفت می ورزند! اما این هفته، آقای «دکتر...» پا را فراتر گذاشته و «پایان» اعتراضات را اعلام کرد. و این در زمانی است که به علت ادامه و توسعه اعتراضات، حکومت همچنان چنگ و دندان نشان داده و امام جمعه اش را به دانشگاه فرستاده که با «محارب» خواندن معترضین، مردم را مرعوب سازد. آقای دکتر... چنین گفت: «اگر این اعتراضات ادامه می یافت، شاید می توانست باعث تغییرات اساسی ای شود.» آنچه که جناب دکتر و رسانه های بین المللی باید بدانند، اینست که مردم ایران زمانی حکومت شاه را سرنگون ساختند که به علت اتخاذ سیاست «موازنه مثبت» از طرف او، تمامی رسانه های غرب و شرق به طرفداری از او تبلیغ می کردند و مردم با نوشتن اخبار روی دیوار اطلاعات حقیقی مبارزاتشان را به یکدیگر منتقل می نمودند.

شنبه ها ی هر هفته ساعت 7 بعد از ظهر به یاد ندا و دیگر عزیزان پر پر شده در پارک لاله جمع می شویم. مادران عزادار تغییر برای برابری: ساعت 7 بعد از ظهر روز شنبه 30 خرداد یکی دیگر از گل های زیبای وطن مان در مقابل چشمان ما و همه جهانیان پرپر شد. ندا آقا سلطان سمبل دختران و پسران این سرزمین است که با روشی قانونی به دنبال عدالت و برابری هستند و به صورتی غیرقانونی و وحشیانه از پا در می آیند.

تجمع هفتگی مادران شهدای مبارزات مردمی در پارک لاله

ساعت 7 بعد از ظهر دیروز، شنبه ششم تیرماه، علیرغم تهدید امام جمعه تهران مینا بر «محارب بودن» تظاهر کنندگان، چند هزار تن از مردم غیور تهران به دعوت مادران شهیدان راه آزاد پاسخ مثبت داده و برای یادبود شهدا و اعتراض به حکومت استبدادی جمهوری اسلامی به پارک لاله روی آوردند. این تجمعات طبق برنامه ریزی خانواده های شهدا، قرار است بصورت هفتگی در پارک لاله برگزار شود. طبق معمول این روزها، از ساعاتی پیش، انبوهی متنوع از نیروهای سرکوبگر حکومت اسلامی برای جلوگیری از انعقاد تجمع مردم، در محل حاضر بوده و از ورود شرکت کنندگان در مراسم به پارک جلوگیری می کردند. اما ازدیاد و اصرار جمعیت برای برگزاری مراسم، آنان را وادار ساخت تا درخواست نیروی کمکی کرده و یگان های ویژه سپاه پاسداران را برای سرکوب وحشیانه تر مردم فرا بخوانند. این نیروها از طرف خیابان انقلاب همراه با تعداد کثیری از «خواهران زینب» به محل درگیری رسیدند و فوراً، به یاری نیروهای حاضر شتافته و با باتوم و گاز اشک آور به ضرب و شتم حاضران پرداخته و پس از ساعتی جنگ و گریز توانستند مردم را متفرق کرده و تعدادی از ایشان را بازداشت کنند. جالب توجه است که گزارشات شرکت کنندگان در این مراسم خبر از خستگی مفرط نیروهای سرکوبگر دارد، بطوریکه علیرغم حضور پر تعداد ایشان و تجهیزات کامل ضد شورش، با دشواری بسیار و پس از ساعتی درگیری موفق به پراکنده ساختن معترضین گشتند.

خبری از اصفهان

سه روز پیش در اصفهان جوان 23 ساله، آقای رسول عشقی نژاد، در فاصله بین سعادت آباد و خیابان فیض هنگام فرار از دست لباس شخصی ها به بالای لوله گازی رود، اما او را از ارتفاع به زیر انداخته که در نتیجه ضربه مغزی فوت کرده است. متعاقب این جنایت، قاتلان وی، بستگانش را تهدید به سکوت کرده اند. با تشکر از دوستی که این خبر را برای ما فرستادند، در همینجا از مردم غیور در شهرستان ها تقاضا داریم تا ما را از اتفاقات شهر خود خبردار کنند، ضعف خبررسانی از شهرستان ها در کله رسانه های داخلی و بین المللی مشهود است.

با ارسال گزارش از محل اشتغال زندگی و مبارزات خود به غنای هر چه بیشتر این نشریه بیافزایید

گزارشات و تحلیل‌ها

راز وجودی جمهوری اسلامی

به خاک و خون کشیده شدن تظاهرات مسالمت‌آمیز مردم به وسیله حکومت کودتا، جامعه ایران و خاصه نسل تازه را در بهت و حیرت فرو برده است. نسل امروز جامعه ایران که سال‌های خون و جنون دهه 60 را تجربه نکرده، به اسانی نمی‌تواند درک کند که چگونه حاکمیتی به این راحتی می‌تواند مردم بی‌دفاع خود را به خاک و خون بکشد. اما این حوادث برای کسانی که به جمهوری اسلامی در یک پیوستار تاریخی نگاه می‌کنند ابداً غیر قابل درک نیست. جنایت راز وجودی نظام جمهوری اسلامی است این راز را سال‌ها پیش خمینی با همان بلاهت خاص خود افشا کرد وقتی که گفت "حفظ نظام اوجب واجبات است". این حکم مذهبی در حقیقت کلید درک جنایت پیشگی حاکمان کنونی است. این حکم تمامی قید و بندهای شرعی را که لاقلاً در تئوری می‌توانست دست حاکمان را در سرکوب ببندد باز کرد و به عقب افتاده‌ترین قشر جامعه ایران برای انجام هر جنایتی جواز شرعی داد. اندکی تأمل در این حکم، نتایج هولناک آن را آشکار می‌کند. مطابق این حکم به عنوان مثال، زندانی نکردن مخالفان سیاسی احتمالاً واجب است اما اوجب بر آن حفظ نظام است بنابراین برای تحقق اوجب می‌توان واجب را ترک کرد و مخالفان را به بند کشید. همین‌طور به قتل نرساندن مخالفان سیاسی احتمالاً واجب است اما اوجب بر آن حفظ نظام است بنابراین برای تحقق اوجب می‌توان واجب را کنار گذاشت و هر مخالفی را به خاک و خون کشید. در حقیقت حکم "حفظ نظام اوجب واجبات است" مبنای ایدئولوژیکی جنایت در نظام جمهوری اسلامی است. این واقعیت به تنهایی ریاکاری جریان اصلاح طلب را در وصل کردن خود به اندیشه و عمل خمینی آشکار می‌کند و نشان می‌دهد که حداقل امروز نه اصلاح طلبان بلکه این کودتاچیان جریان خامنه‌ای هستند که اندیشه و عمل خمینی را به تمامی محقق کرده‌اند. حکم "حفظ نظام اوجب واجبات است" در دهه 60 در دست جریان خمینی جوازی شرعی برای کشتار سال‌های 60 و 67 بود و اکنون در دست جریان خامنه‌ای جوازی شرعی برای به خاک و خون کشیدن مردمی است که تنها گناهشان مقاومت در برابر حاکمیت دروغ و تقلب و استبداد است. همان‌گونه که گفتیم مبنای ایدئولوژیکی جنایات حکومت کودتا همان مبنای ایدئولوژیکی جنایات دهه 60 است اما به واسطه تغییر عمیق شرایط، حکومت کودتا عملاً نمی‌تواند شرایطی مانند دهه 60 را به مردم ایران تحمیل کند. در سال‌های دهه 60 بخشی از جامعه ایران اعتبار حکم "حفظ نظام اوجب واجبات است" را پذیرفته بود و در راه سرکوب مخالفان حاکمیت را همراهی می‌کرد اما امروز به جرات می‌توان گفت غیر از قشری از جامعه که مستقیماً از غارت مردم نفع می‌برند هیچ بخشی از جامعه باوری به این حکم جنایت‌پیشه ندارد و در تحقق آن حاکمیت را همراهی نمی‌کند. خبرهای حاکی از وجود مزدورانی که برای سرکوب مردم روزانه 200 هزار تومان دستمزد می‌گیرند و خبرهای حاکی از حضور نیروهای سرکوب غیر ایرانی نشان می‌دهد که بر خلاف دهه 60 دیگر هیچ بخشی از جامعه نیروی خود را به صورت داوطلبانه در اختیار سرکوبگران قرار نمی‌دهد. بنابراین سرکوبگری حکومت کودتا با وجود وحشیانه بودن آن عمیقاً شکننده است زیرا از سوی هیچ بخش موثری از جامعه حمایت نمی‌شود. شرایط عمیقاً تغییر کرده است، امروز دیگر دهه 60 نیست که گروه‌هایی از مردم مخالفان را به حکومت معرفی کنند. نیروهای سرکوب حکومت کودتا اگر چه همچنان می‌توانند تجمعات کوچک را سرکوب کنند اما در برابر خیزش‌های وسیع کاملاً ناکارآمد خواهند بود. خیزش‌های توده‌ای در ابعادی که خود را در تظاهرات 25 خرداد نشان داد نه تنها ابزار سرکوب حکومت کودتا را بی‌اثر می‌کند بلکه پایه‌های این حکومت را که به زحمت می‌خواهد خود را دهشتناک نشان دهد عمیقاً به لرزه در خواهد آورد.

فرهاد رها

بانک مرکزی اروپا: بحران اقتصادی

پایدار است

تظاهرات کارگران فرانسوی کنینتال آلمان در روز ۲۳ آوریل امسال، صدها هزار کارگر تهدید به بیکاری می‌شوند. **برپایه گزارش بانک مرکزی اروپا رکود اقتصادی فعلی تا پایان نیمه اول سال ۲۰۱۰ ادامه خواهد یافت و پس از آن تحرک تدریجی آغاز خواهد شد. این گزارش رکود را طولانی و عمیق می‌داند.**

گزارش ماهانه بانک مرکزی اروپا روز پنجشنبه (۱۱ ژوئن) در فرانکفورت انتشار یافت. این گزارش، تأثیرات بحران اقتصادی را بر بازار کار اروپا نیز در برمی‌گیرد. رئیس بانک مرکزی، اخیراً در مصاحبه‌ای اعلام کرده بود که بحران، دامنه‌ی بیکاری را نیز گسترش خواهد داد. گزارش تازه، این نظر را تأیید می‌کند. در کنار گزارش بانک مرکزی اروپا، بنیاد اقتصاد جهانی هم چشم‌انداز اقتصادی آلمان را برای یک سال آینده تیره ترسیم کرد. برپایه پیش‌بینی این بنیاد، اقتصاد آلمان امسال ۶ درصد رشد منفی خواهد داشت. این رشد منفی، در تحلیل‌های پیشین سه و هفت دهم درصد پیش‌بینی شده بود.

امید به سال آینده

بنیاد اقتصاد جهانی، ابراز امیدواری کرده است که وضعیت اقتصادی آلمان در ماه‌های آخر سال جاری تثبیت شود و در سال آینده به ۴ دهم درصد رشد برسد. قبلاً، یک رشد منفی یک دهم درصدی برای اقتصاد سال آینده برآورد شده بود.

این دیدگاه که اقتصاد حوزه‌ی اروپا ماه‌ها رشد نخواهد کرد، کارشناسان را نگران کرده است. یک کارشناس امور مربوط به تثبیت اقتصادی در بانک مرکزی اروپا ابراز نگرانی کرده است که ممکن است در سال آینده یک بحران بانکی دیگر بروز کند. این کارشناس به "دیلی تلگراف" گفته است که اگر بانک‌ها با سرعت کافی بحران فعلی را پشت سر بگذارند، قدرت مقابله با بحران بعدی را خواهند داشت، در غیر این صورت، عمق مشکلات آن‌ها بیشتر خواهد شد.

بانک مرکزی اروپا، وضعیت ۲۵ بانک را که برای بازار سرمایه‌ی حوزه‌ی اروپا نقش استراتژیک دارند، زیر نظر گرفته است. به گفته‌ی کارشناس بانک مرکزی، بانک‌های حوزه‌ی اروپا آنقدر سرمایه دارند که بتوانند با بحران امسال برخورد کنند. اما اگر بحران به سال آینده بکشد، اوضاع نگران‌کننده خواهد شد.

بانک مرکزی اروپا، برای مقابله با بحران، از سپتامبر سال گذشته تاکنون نرخ بهره‌ی راهبردی را هفت بار پائین آورد و در ماه مه امسال به یک درصد رساند. کارشناسان بانک مرکزی معتقدند که این نرخ بهره با شرایط فعلی توازن دارد و باید به همین‌گونه بماند. در حوزه‌ی اروپا، ضعف قدرت خرید ناشی از بحران اقتصادی سبب مهار تورم شده است. به موجب گزارش بانک مرکزی، تا شش ماه دیگر آثار فلج‌کننده بحران اقتصادی در بازار کار اروپا آشکار خواهد شد. مرکز تحقیقات اقتصادی اروپا پیش‌بینی کرده است که تعداد بیکاران آلمان تا پایان امسال از مرز ۴ میلیون نفر بگذرد.

JT/KG

گزارشات و تحلیل‌ها

پول به بانکها، گلوله به مردم

والیا کایماکی - مترجم: سهند شایان

دلیل اعتراض جوانان در خیابانها چیست؟ نخستین بار بعد از جنگ جهانی دوم، جوانان امیدی به داشتن زندگی بهتری نسبت به والدینشان ندارند. در عین حال اعتمادشان را به سیاستمداران، همه‌ی نهادهای دولتی و خصوصاً پلیس از دست داده‌اند. لئونیداس کیرکوس، سیاستمدار برجسته یونان، اینک در دهه‌ی هشتاد عمر خود نمونه‌ای برجسته از چهره‌ی چپ یونان است. او این کلمات را که دوست داشت به گوش جوانان قیام‌کننده در خیابانها برساند به من گفت: "به میدان مبارزه اجتماعی خوش آمدید. رفقای من! اینک باید از خود و مبارزه تان حفاظت کنید."

بدنبال قتل نوجوان پانزده ساله‌ی بنام الکسیس گریگوروپولوس بدست پلیس ویژه در روز ۶ دسامبر، دانش آموزان و دانشجویان مدارس و دانشگاه‌ها با سازماندهی از طریق ایمیل و SMS خشم خود را بطور ناگهانی بیرون ریختند و سراسر یونان را به صحنه مبارزه و قیام اعتراضی تبدیل کردند: آتن، سالونیک، پاتراس، لاریسا، هراکلیون و چانیا در کرت، ایونینا، وولوس، کوزانی، کوموتینی. قیام ریشه‌های متعددی دارد که آشکارترین اش ددمنشوی پلیس است. الکسیس نخستین قربانی پلیس یونان نبود بلکه کم سن و سالترین قربانی بود. اما ریشه‌های قیام ضمناً در بحران اقتصادی - بحران اقتصاد ملی یونان پیش تر از رسیدن امواج بحران جهانی آغاز شده بود- قرار دارد. مهمتر از همه‌ی اینها یونان در حال تجربه‌ی بحران عمیق سیاسی هم در زمینه‌ی اخلاقی و هم سیستماتیک است. بحرانی که در دورویی و ریاکاری سیاستمداران و احزاب سیاسی نهفته است و همه‌ی اعتماد و اطمینان به نهادهای دولتی را در هم شکسته است.

مرگ الکسیس یک واقعه‌ی استثنایی یا لکه ننگی بدون سابقه در دفتر اعمال پلیس یونان نیست. لیست قربانیان شکنجه و کشتار پلیس سابقه‌ی طولانی دارد. در سال ۱۹۸۵ نوجوان ۱۵ ساله‌ی دیگری بنام میشل کالتزاس به دست افسر پلیس یونان به قتل رسید که دستگاه قضایی فاسد یونان آن جنایت را لاپوشانی کرد. واقعیت این است که پلیس یونان جنایتکارتر از سایر کشورهای اروپا نیست اما زخمی که از دوران حاکمیت دیکتاتورها، جونتای نظامی سالهای ۱۹۷۴-۱۹۶۷ برجای مانده هنوز التیام نیافته و خون فشانی می‌کند و خاطره‌ی آن هفت سال سیاه چون شبی بر روح و جان انسانها سنگینی می‌کند. این جامعه نه فراموش می‌کند و نه می‌بخشد.

نسل ۷۰۰ یورویی

جبهه متحد اعتراضی از سوی نسل جوان بسیار کم سن و سال هدایت می‌شود. این کار دلیل دارد: زندگی روزانه‌ی اکثر نوجوانان و جوانان یونانی با تلاش دیوانه وار جهت آمادگی برای ورود به دانشگاه عجین شده است. ورود به دانشگاه مشکل است و کودکان و نوجوانان از سنین ۱۲ سالگی همه‌ی تلاش و کوششان را برای آماده سازی ورود به دانشگاه متمرکز می‌کنند. اما اگر این خوشبختی نصیب شان بشود و بتوانند وارد دانشگاه شوند آخالامر شغلی بدست می‌آورند که نهایتاً ماهیانه ۷۰۰ یورو معادل ۱۰۰۰ دلار آمریکا نصیب شان می‌کند.

همه‌ی یونانی‌ها با "نسل ۷۰۰ یورویی" آشنایی دارند. گویی نهاد جدیدی شکل گرفته است: "نسل ۷۰۰ یورویی" یا ۷۰۰G. معترضین می‌خواهند صدای این نسل باشند و پیام خود را گوش آنها برسانند، البته آنهایی که به اندازه کافی شانس آورده و حقوق ۷۰۰ یورویی نصیب شان می‌شود یا به مقطعه کاری مشغولند یا در استخدام پاره وقت چند شرکت هستند. حتی استخدام‌های کوتاه مدت استثنائی هستند. زیرا باعث می‌شوند شما مستحق دریافت بخشی از تامین اجتماعی شوید. اضافه کار دریافت کنید و از تعطیلی بهره مند شوید. در حالیکه قراردادهای موقت که اینک حتی در خدمات عمومی هم رایج شده اند شما را از کلیه حقوق اجتماعی استخدامی محروم می‌کند.

استراتوس فاناراس، تحلیلگر سیاسی و مدیر موسسه نظرسنجی مترون آنالایزیز، اوضاع یونان را اینچنین شرح می‌دهد: "مطالعاتی که اخیراً انجام داده ایم نشان می‌دهد که کلیه‌ی شاخص‌های اقتصادی به همراه آمال و آرزوهای مردم نسبت به آینده به پایین ترین حد خود رسیده‌اند. مردم احساس سرگشتگی و بی‌پناهی می‌کنند و امیدی به بهبودی اوضاع ندارند. این احساس در میان مردان و زنان و همه‌ی طبقات اجتماعی و سطح تحصیلات مشترک است. در ضمن مطالعات انجام شده از سوی بنیاد تحقیقات اقتصادی و صنعتی که از سال ۱۹۸۱ بصورت ماهانه منتشر می‌شود، نشان می‌دهد شاخص‌های اقتصادی هرگز تا این اندازه پایین نبوده‌اند.

از نظر جوانان سیستم سیاسی و احزابی که آن را نمایندگی می‌کنند فاقد مشروعیت هستند. از دهه‌ی ۱۹۵۰سه خانواده‌ی سیاسی بر صحنه‌ی سیاست یونان حکومت کرده‌اند. دو حزب عمده دمکراسی نوین (راستگرا) و سوسیالیستها (PASOK) بیش از سی سال قدرت را در قبضه‌ی خود داشته‌اند.

حزب کمونیست یونان (KEE)، استالینیست، در موقعیتی نیست که قادر به ارائه‌ی راه حل باشد. ائتلاف چپ رادیکال (Syriza) حداقل می‌داند چگونه با جوانان ارتباط برقرار کند. افزایش محبوبیت آن در صندوق‌های رای گیری اعجاب انگیز است: بعد از کسب ۰۴/۵ درصد آرا در انتخابات سراسری سپتامبر ۲۰۰۷، شش ماه بعد حدود ۱۳٪ از آرای مردم را از آن خود کرد. انتخاب الکسیس سپیراس سی و سه ساله به عنوان رهبر یکی از بزرگترین جناحهای آن، ائتلاف جنبش چپ و اکولوژی (Synapismos) در این افزایش آرا نقش عمده‌ای داشته است. مواضع اورژینالی که در حوادث اخیر اتخاذ کرده است به افزایش محبوبیت اش در میان جوانان و نوجوانان تأثیر بسزایی کرده است. سپیراس با انتخاب خانم مهاجر جوانی از سیرالئون به عنوان همراه در مراسم یادبود احیای دمکراسی که همه ساله در حضور رئیس جمهوری انجام می‌شود اقدامی انقلابی انجام داد. Syriza علیرغم همه‌ی افت و خیزهای رای ۸٪ رای را از آن خود کرده است که بسیار پیشتازتر از حزب کمونیست یونان است که نمی‌داند با ریزش مداوم نیروهایش به نفع رادیکالها چگونه کنار بیاید.

نیاز به قربانی

اگر دولت، Syriza را متهم به دست داشتن در اغتشاشات نماید، آنگاه احتمال دارد KKE در مبارزه برای تفوق در جنبش چپ، با دولت حزب دمکراسی نوین و جبهه یِ ماوراءراستِ ارتدوکس خلقی (Laos) متحد شود. دمکراسی نوین برای انحراف افکار عمومی از علل واقعی شورش و قیام نیاز به قربانی دارد. در این میان Pasok دهان خود را بسته نگهداشته است چون با توجه به شرایط پیش آمده بازگشت اش به قدرت پیش از حد انتظارش بوقوع خواهد پیوست.

دولت کوستاس کارامانیلیس در برابر همه یِ اینها مسئولیت زیادی دارد. او که در سال ۲۰۰۴ با وعده یِ شفافیت و صداقت به قدرت رسیده بیش از پیشینیانش در بند و بست ها و افتضاحات اقتصادی و سیاسی دست داشته است: رشوه خواری، فساد، فامیل سالاری و... در آخرین مورد از این افتضاحات زمینهای دولتی را به قیمت غیرواقعی به روحانیون معبد واتوپدی کوه آتوس واگذار کرده که هنوز عوامل مسئول در این زمینخواری به دادگاه معرفی نشده اند.

جوانان حق دارند معتقد باشند در این کشور فاسد، کسی مجازات نمی شود. و این اعتقاد بر آتش خشم و اعتراض آنها دامن می زند. معترضین بسیار پیگیر و رادیکال که اغلب از آنارشیستها و اتونومیستها هستند، با صورتهای بسته و نقابدار در میدان اصلی منطقه اخارشیای آتن، جایی که آلکسیس به قتل رسید، گرد هم می آیند. پلیس بشدت در برابر گرد همآیی آنارشیستهای اخارشیای حساس و انتقامجوست چون این منطقه در مجاورت پلی تکنیک آتن قرار دارد. پلی تکنیک جایی است که در طی حاکمیت جونتا در سال ۱۹۷۳ مبارزه ای جانانه بر علیه آن انجام داده است. جنگ خیابانی بین رادیکالها و پلیس در اخارشیای سابقه ای طولانی دارد.

هیچ درسی آموخته نشده

پوششی تلویزیونی قیام نوجوانان و جوانان در سراسر جهان عمدتاً بر تصاویر آتش سوزی های ساختمانها و ماشین ها تمرکز داشتند. اما تفاوت اساسی بین این اعتراضات و تظاهرات های قبلی وجود داشت. اینبار خشم تظاهرکنندگان بسیار فراتر از موارد قبلی بود. ضمناً تظاهرات به آتن منحصر نمی شد بلکه در سراسر یونان و جزایر یونانی جریان داشته و تداوم تظاهرات نشانگر شرکت هر چه گسترده تر جوانان در اعتراضات بود. جوانانی که قبل از این اعتراضات پیوندی با آنارشیستها نداشتند. در باریکادهایی که در سراسر کشور برپا شده بود می توانستید نوجوانان ۱۳ یا ۱۴ ساله را به وفور ببینید.

دولت البته با توان تسلیحاتی کامل به میدان آمده بود تا "تهدید دمکراسی" را به نمایش بگذارد. تظاهرکنندگان با صدای رسا می پرسیدند "کدام دمکراسی؟". این درست است که بچه های مدارس و دانشجویان دانشگاه ها مقر پلیس و بانک ها را با پرتاب سنگ و اشیای دیگر مورد حمله قرار می دادند، اما همین چند روز پیش دولت که در برابر فقر روزافزون هزاران یونانی بی تفاوت بود، هدیه یِ ۲۸ میلیارد یورویی معادل ۳۹ میلیارد دلار آمریکا به بانکها اهدا کرد. این بانکها با استفاده از آژانس های خصوصی جمع آوری اوراق قرضه، کسانی را که بدهی هرچند مختصر به بانکها داشته باشند را به خاک سپاه می نشانند و اموال شان را مصادره می کنند.

اما خشم نوجوانان نشانگر سیاسی شدن آنها - حداقل در مفهوم سنتی - نمی تواند باشد. البته این امر چندان هم تعجب آور نیست چون احزاب چپ - به استثنای رادیکالها - چنان نسبت به مطالبات عمده جنبش و کودکان و نوجوانان بی اعتنا هستند و چنان در پلمیک بی پایان و بی فایده درگیرند که اگر دنیا را آب ببرد آنها را آب ببرد. فاناراس می گوید: "اشکارا می گویم احزاب و سیاستمداران هیچ درسی از وقایع نگرفته اند و پیام قیام را درک نکرده اند. آنها منتظرند تا جوان ها از تب و تاب بیفتند و آنگاه که سرشان به سنگ خورد گروهی از آنها سرخورده و منزوی شوند و تعدادی هم به گروه های تروریست بپیوندند تا پیشگونی های داهیانه یِ اینها به حقیقت بپیوند و بعد از این کسی بدون اجازه یِ اینها آب هم نخورد." الکساندر یوتیس ژورنالیست سابق و "آنارکوسنیدیکالیستی" که در فرانسه، یونان و اسپانیا فعال بوده در این خصوص چنین می گوید: "مشابه این اتفاق قبلاً هم بعد از قتل میشل کالتراس روی داده است. آنها در واقع به اعضای سازمان تروریستی ۱۷ نوامبر (یونان) افزودند."

دو موضوعی که در تبلیغات دولتی خصوصاً تلویزیون برجسته بود و مطبوعات هم به آن دامن میزدند عبارت بودند از: نقش مهاجرین در اعتراضات. تبلیغ می شد که همه یِ معازره هایی که طعمه یِ حریق شدند و مورد غارت قرار گرفتند بدست مهاجرین بوده است چون بنا به گفته یِ آنها "در آسیا رسم بر این است که مردم بعد از تظاهرات وارد معازره ها شده و آنها را غارت کرده و به آتش می کشند." اما واقعیت این است که اکثر تظاهرات خشونت آمیز بدست خود یونانیان و بر علیه سیستم سیاسی فاسد اتفاق افتاده است. مردم بی توجه به جنایت پلیس داشتند از همدیگر انتقام می گرفتند.

با وجود این شکی نیست که غارت ها کار توده گرسنه بود. اغلب کار خود یونانی ها بود. یکی از دانش آموزان گفت: "این پدیده یِ جدیدی است. در اعتراضات گذشته دانشجویان و اتحادیه های کارگری در صف اول بودند و بعد احزاب سیاسی با Syriza در صفوف عقب تر. و پشت سر آنها آنارشیستها. و هرگاه اوضاع به هم می ریخت آنها وارد صفوف Syriza می شدند... و همه کتک می خوردند. اما حالا، پشت سر آنارشیستها بلوک جدیدی شکل گرفته - گرسنگان!!! ممکن است آنها مهاجرین باشند، معتادین باشند و یا آوارگان دریدر، اما این را خوب می دانند که بالاخره چیزی از این اعتراضات نصیب شان می شود تا شکم خود را سیر کنند."

جهان وارونه شده است

دومین اختراع دولت و مطبوعات این است که "شهروندان عصبانی" قانون را زیر پا گذاشته و بدنال معترضین افتاده اند. برعکس: آنها بدنال پلیس ضد شورش بودند. معازره داران خرده پا بر سرشان داد میزدند تا کورشان را گم کنند. رهگذران بسوی شان هجوم می بردند و دانشجویان و دانش آموزان دستگیر شده را آزاد می کردند. پدر و مادرها و پدربزرگ و مادربزرگ ها با درک این نکته که قادر به ممانعت از رفتن فرزندان و نوه های شان به خیابان ها نیستند دنبال شان راه می افتادند و به خیابان ها می رفتند بلکه آنجا مواظب شان باشند. جهان وارونه شده است.

دیمیتریس سیودراس ژورنالیست و مفسر سیاسی در پاسخ این سوال که آیا امکان گسترش و تداوم جنبش وجود دارد؟ می گوید: "دلایل زیادی برای تداوم جنبش وجود دارد، چون بحران جهانی بزودی به اینجا می رسد و بسیاری از جوانان به حاشیه رانده خواهند شد و نظام آموزشی به این زودی ها اصلاح پذیر نیست و هیچ اثری از پایان فساد سیاسی به چشم نمی خورد."

اینهمه اما تنها مسئله یِ یونان نیست. جنبش به همه جا صادر شده و یا بطور ساده به درد مشترک بدل شده است. به یک دلیل مشخص: یک نسل کامل برای نخستین بار بعد از جنگ جهانی دوم، هیچ آمیدی به داشتن زندگی بهتر نسبت به والدین شان ندارند. و این تنها منحصر به یونان نیست.

نابود باد جمهوری اسلامی و «عدالت» غیر مردمی اش!

نادر ثانی

در جریان سر زدن به سایتها و وبلاگهای اینترنتی به مطلبی برخوردیم که من را شدیداً تکان داد. خبر را در وبلاگ "روز از نو" خواندم (۱) و اکنون این خبر به نقل از منبع در سایت شخصی‌ام "ریشه‌ها" (بخش اجتماعی) نیز درج شده است (۲). نویسنده "سعید" نام دارد و در یکی از کلینیکهای جنوب شهر کار می‌کند. خبر در مورد دخترک ۱۳ ساله‌ای است که به دلیل ارتکاب جرمی که ذکر نشده، در بیدارگهی در جمهوری اسلامی به تحمل صد ضربه شلاق محکوم شده و این حکم در مورد او به اجرا درآمده است.

بارها و بارها جنایات دست‌اندرکاران جمهوری اسلامی من را به لرزه درآورده‌اند. بارها و بارها با شنیدن و یا خواندن شرح جنایات این پست‌صفهان سر در گریبان برده‌ام. بارها و بارها پس از دانستن شرح کشتارها، اعدامها، زندانها، شکنجه‌ها، فشارهای اجتماعی و اقتصادی در خود فرو ریخته و در برون و در درون اشک ریخته‌ام و بارها به خود گفته‌ام که دیگر بدتر از این نمی‌شود. اما این جانیان سرمایه همواره توانسته‌اند که "شاه" کارهای تازه‌ای بیافرینند. آنچه من دیده‌ام با حمله به صف تظاهرات نیروهای مبارز در روز زن در سال ۱۳۵۷ آغاز شد و هنوز ادامه دارد. حمله به سنندج و کردستان قهرمان تنها نقطه آغازی برای شروع هجومی گسترده بود. اینان هم در داخل و هم در خارج از کشور مردم ما را سی سال است که تحت هجوم وحشیانه و لجام‌کسیخته خود قرار داده‌اند تا صبحی دیگر در مسند قدرت باقی بمانند. نمونه‌ها بی‌شماری و نیازی به یادآوری تک‌تک این نمونه‌ها نمی‌باشد. کافی است تا به کشتارهای وحشیانه زندانیان سیاسی در دهه ۱۳۶۰ اشاره کرده و نام‌هایی چون روح‌انگیز دهقانی، سعید سلطانی، شکرالله پاک‌نژاد و معصومه شادمانی را به یاد آوریم که همراه با دهها هزار نفر دیگر به فجیع‌ترین شکل اعدام شدند و یا دگراندیشانی چون محمد مختاری و فریدون فرخزاد را به خاطر آوریم که در داخل و خارج از کشور به وحشیانه‌ترین وجهی به قتل رسیدند و یا هزاران هزار نمونه دیگر را به یاد آورده و اندکی در مورد بی‌شماران اعدامها، سنگسارها، شلاق زدن‌ها و قطع دست و پا و زبان و درآوردن چشم اندیشه‌ای بکنیم تا شناخت بهتری از اینان داشته باشیم. آری، ماهیت اینان را از آغاز خوب شناخته و می‌شناسم. می‌دانستیم و می‌دانم که این سگان زنجیری سرمایه "نوان" انجام چه کارهایی را دارند. مگر کسی می‌تواند داستان مرگ دلخراش زهرا بنی‌یعقوب در بازداشتگاه همدان را فراموش کند همانطور که هیچ انسان با احساسی نمی‌تواند قلبش از خبر شلاق‌هایی که بر تن آن دخترک بیگناه فرود آورده‌اند به درد نیاید.

"سعید" نویسنده این خبر دهشتناک از ضرباتی می‌نویسد که بر آن پیکر نحیف فرود آورده شدند و از درد اصابت آن صد ضربه و از درد پس از آن می‌گوید. او می‌نویسد: "ده روز از ماجرای مجازات او گذشته بود. ناباورانه پرسیدم چگونه تحمل کردی درد اصابت صد تازیانه را؟ گفت: در تمام مدت تنبیه دست و پایم را به تخت بسته بودند و البته اول دردناک بود ولی بعد از چند ضربه اول درد زیادی حس نکردم. طفلک با همان زبان کودکانه‌اش توضیح داد که پس از آمدن به خانه تازه دردهایم شروع شده و در این چند روزه نه می‌توانم بخوابم و نه سرپا بایستم و یا راه بروم. وقتی خواستم معاینه‌اش کنم به سختی از روی تخت معاینه بالا رفت و نوع حرکاتش نشان می‌داد که تا چه حد از شدت درد حرکت کردن برایش زجر آور است. خوب نیازی نیست که بگویم دریافت صد ضربه تازیانه با بدن هر انسان قوی هیكلی چه می‌کند چه رسد به این بیمار که کودکی ۱۳ ساله بود...."

"سعید" می‌نویسد: "چه خوب است عدالت. و چه خوب است که عدالت برای همه باشد." و از این شکوه می‌کند که چرا "بزرگان" در "دایره عدالت" گرفتار نمی‌شوند؛ چرا فردی چون علی کردان حتی "لااقل یک ضربه از تازیانه عدالت را دریافت نکرد!" او اضافه می‌کند: "چه خوب بود آنان که ناجوانمردانه خون انسانی همچون دکتر زهرا بنی‌یعقوب را دانسته پایمال نمودند و جان شیرینش را در عنفوان جوانی و بالندگی فدای نامردیهای خویش نمودند در محکمه‌ای گرفتار عدالت می‌شدند و طعم زجرآور اجرای عدالت را با تمام وجودشان حس می‌کردند. آیا کسی صدای تظلم‌خواهی پدر و مادرش را شنید؟ چه خوب بود اگر عدالت برای او هم به درستی اجرا می‌شد."

آنچه "سعید" به هر دلیل به آن نمی‌پردازد آن است که آنچه بر سر آن دخترک آورده شد جلوه‌ای از "عدالت" بورژوازی‌یست! پیکر آن دخترک نباید هیچگاه "تحمل" گر صد ضربه شلاق شود. هیچ‌گونه "استدلالی نمی‌تواند توجیه‌گر صدور و اجرای "مجازات‌های" وحشیانه‌ای چون "تحمل" ضربات شلاق و یا دیگر "مجازات‌های" قرون وسطایی و وحشیانه جلادان حاکم باشد.

آنچه "سعید" به خوبی می‌داند و به هر دلیل به آن نمی‌پردازد این است که "چاقو دسته خودش را نمی‌برد!" و حتی اگر گاه شاهد این هستیم که سگان حاکم پاچه همدیگر را گرفته‌اند، این نه به خاطر اجرای "قانون" و "عدالت" کذائی بلکه به خاطر حدت‌ابی اختلافات درونی خودشان می‌اشد و نتیجه ماجراهائی است که در نهان‌خانه رویدادها وجود دارد، ماجرای که از چشم من و شما (دستکم در خلال مدت زمانی) مخفی نگه‌داشته می‌شود تا خیمه‌شب‌بازی دیگری به اجرا درآورده شود.

واقعیت این است که جمهوری اسلامی نظامی وابسته به امپریالیسم است و به مثابه چنین نظامی در ماهیت و کلیت خود ضدخلفی و ارتجاعی است. از چنین نظامی نمی‌توان انتظار "عدالت" داشت. چنین نظامی "اصلاح‌پذیر" نیست و هر ادعای "اصلاح" آن جز ارائه چهره‌ای بزک‌کرده از آن، چهره‌ای که در پس آن ماهیت واقعی آن نهفته بوده و هر گاه لازم شود خود را به وحشیانه ترین شکل به نمایش درخواهد آمد، نمی‌باشد؛ چرا که "اصلاح‌گرایان" در این نظام نمی‌توانند جدا از امثال خاتمی و موسوی و کروبی باشند که به دستان هر یک نگاه کنی خون فرزندان این آب و خاک را بر آنها خواهی دسد.

از چنین نظامی نمی‌توان انتظار "عدالت" داشت. تنها راه رسیدن به عدالت سرنگونی ... چنین نظامی است و بس!

(۱): <http://www.roozaznow.blogfa.com/post-94.aspx>

(۲): http://nadersani.net/Farsi-Social/saeed_edalat_dar_mojazat.htm

نامه های رسیده

بیم های کهنه، امید نو

وقایعی که در ماه های اخیر در ایران رخ داده است را نمی توان جدا از کلیت تاریخ معاصر ایران تفسیر کرد. خصوصا روند تاریخی که در چند دهه حکومت جمهوری اسلامی بر جامعه ی ایران رفته است. بر همین مبنا است که باید به روند تغییرات و علل بروز این اعتراضات گسترده که در نوع خود هم از نظر گستردگی و هم از نظر پیچیدگی و عمق آن بی نظیر ترین وقایع سیاسی در طول تاریخ سیاسی کشور ایران بوده است.

اگر بخواهیم به صورت خلاصه و کلی فرمولی برای علل بروز این وقایع در نظر بگیریم باید به این گفته ی گرامشی متفکر مارکسیست ایتالیایی رجوع کنیم. یک دلیل عمده رجوع به گرامشی آن است که وی نیز در شرایط اجتماعی و سیاسی مشابه شرایط اجتماعی و سیاسی جامعه ی ما می زیست. شرایطی که در آن فاشیسم از دل نا کار آمدی سرمایه داری حاکم بر ایتالیا و از دل نظم کهنه و پوسیده ی آن زمان بر آمد. گرامشی در توضیح شرایطی که در آن بحران به وجود می آید، می گوید: "بحران دقیقا ناشی از همین حقیقت است که کهنه در حال مرگ است و نو نمی تواند متولد شود. در همین فاصله است که انواع پدیده های گوناگون و مختلف پدیدار می شود. (جیمز جول- گرامشی- ترجمه ی محمد رضا زمردی - نشر ثالث- تهران-بهار 88- صفحه 64) با نظری کوتاه به وضعیت جامعه ی ایران در چند سال گذشته دقیقا متوجه این نکته مهم می شویم که نظم کهنه ای که به نام " جمهوری اسلامی" طی چند دهه به هر شکل ممکن خود را تثبیت کرده بود، دیگر نمی تواند به حیات خود ادامه دهد. این نظم "کهنه در حال مرگ است" این جا است که حتی نخست وزیر بنیانگذار نظم کهنه نیز سخن از تغییر و نو شدن می زند. حتی احمدی نژاد که خود باید نماینده ی این نظم باشد سخن از تغییر آن می زند. اما جنس این دو تغییر با هم متفاوت است. در کنار آن خواست تغییر و نو خواهی مردم ایران نیز از جنسی متفاوت تر از این دو است.

اما بحران از آن جای ناشی می شود که هیچ کدام از این نیروها توان آن را ندارد که "نو" مورد نظر خود را متولد کند. در کنار آن نظم کهنه نیز در حال مرگ است. نظامی که درست از پس سرکوب گسترده جنبش دموکراتیک مردم ایران در 30 خرداد 1360 آغاز شده بود، تیر خلاص اش در خیابان های تهران در تاریخ 30 خرداد 1388 زده شد. این نظم کهنه و نمایندگان اش مرده اند. راز شعار های مرگ بر دیکتاتور مردم در خیابان های تهران در این است. اما در کنار مرگ نظم کهنه باید این واقعیت نه چندان خوشایند را نیز پذیرفت که در شرایط کنونی آلترناتیو نو و مترقی را نمی توان در چشم انداز کوتاه مدت متصور شد. اما در نقطه مقابل خطر یک نوع فاشیسم کلاسیک وجود دارد. شاید در این جا این سوال پیش بیاید که مگر جمهوری اسلامی در این 3 دهه چیزی غیر از یک نظام فاشیستی بوده است. با پذیرفتن این واقعیت که جمهوری اسلامی یک نظم مستبد و سرکوب گر بوده است اما هیچ گاه به خاطر وجود جناح های رنگارنگ به سمت یک فاشیسم کلاسیک نرفته است. با وجود استبدادی بودن و سرکوب گر بودن نظام جمهوری اسلامی در 30 سال گذشته اما باید گفت که این نظام هیچ گاه به صورت کامل به ورطه ی فاشیسم فرو نرفته است و از طرف دیگر مقاومت مردم همواره جلوی این روند را گرفته بوده است. اما هم اکنون با توجه به شرایط پیش آمده احتمال بروز یک فاشیسم کلاسیک به شدت وجود دارد.

برای فهم این که این فاشیسم چیست بار دیگر به گرامشی رجوع می کنیم. گرامشی به ما پاسخ می دهد: " فاشیسم ایتالیایی چیست؟ عبارت است از طغیان پائین ترین قشر بورژوازی ایتالیا، تن لش ها، بی سوادها و ماجراجوهایی که جنگ به آن ها توهم به درد بخور بودن و ارزشمند بودن داده است، قشری که به واسطه انحطاط سیاسی و اخلاقی به میدان آمده است." (همان- صفحه 63) این چند جمله ی کوتاه را فقط با یک تغییر جزئی می توان در مورد ایران دهه اول قرن 21 نیز تطبیق داد. تنها کافی است که به جای "ایتالیا" بگذارید "ایران". آیا تیپ شخصیتی این قشر تن لش، بی سواد و ماجراجو برای شما آشنا نیستند؟ آیا همین افراد نبودند که به واسطه جنگ برای خود جاه و مقام کسب کردند؟ از طرف دیگر حس ارزشمند بودن و به درد بخور بودن پیدا نکردند؟ از همه مهم تر آیا نتیجه ی طبیعی انحطاط سیاسی و اخلاقی جامعه ایران چیزی جز بر آمدن فاشیسمی که فعلا نمادش احمدی نژاد و دارو دسه تن لش هایش هستند، می تو انست باشد؟

تا این جا داستان به همراه گرامشی به توصیف شرایط آن روزگار جامعه ایتالیا و که خیلی هم شبیه شرایط کنونی جامعه ی ما است پرداختیم. اما مسئله تنها توصیف نیست مسئله دقیقا تنها "تغییر" است. اما مسئله ما پیچیده تر از آنی است که بتوان به راحتی برای اش حکم صادر کرد و یا به خوشبینی "گرامشی وار" دچار شویم که البته متأسفانه تحقق هم نیافت. گرامشی با خوش بینی این گونه پیش بینی کرده بود: " نظام فاشیستی بحران فراگیر نظام سرمایه اری را متوقف نکرده است.... فاشیسم صرفا آهنگ انقلاب پرولتاریایی را کند کرده است، که پس از تجربه فاشیستی به پدیده ای همگانی تبدیل خواهد شد. " (همان - صفحه 64) البته گرامشی بزرگ زنده نماند تا اشتباه پیش بینی خود را ببیند. اما امیدوارم ما زنده بمانیم و تجربه ای متفاوت از آن چیزی که فاشیسم در اروپا در نیمه قرن گذشته به بار آورد در اوایل قرن حاضر در خاورمیانه ببینیم. این امر منوط به پراکسیس آگاهانه و جمعی تمام ماست. تاریخ را ما خود با دستن خویش می سازیم هرچند شاید نه آن گونه که مایل باشیم.

نکته آخر این که مسئله ما در جامعه ی ایران صرفا قابله گری تاریخ نیست. اگر روزگاری مارکس معتقد بود که نقش انسان در تاریخ همچون قابله ای است که نظم نو را از رحم مادر تاریخ بیرون بکشد و برای این تغییر نقش تسریع کننده بازی کند. در شرایط کنونی ایران به نظر می رسد باید این هشدار جدی را در نظر گرفت که نوزاد نظم نو و مترقی در رحم مادر تاریخ جامعه مورد هجوم وحشیانه ی چکمه پوشان لجنی قرار گرفته است. وظیفه خطیر و فوری ما این است که فعلا همچون سپری در مقابل پوتین، باتوم و گلوله این فاشیست ها از نوزاد و رحم مادر تاریخ جامعه ایران دفاع کنیم. اما اگر نتوانیم از این هجوم جلوگیری کنیم روزگار دهشتناکی منتظر جامعه ی ما است. روزگاری که در آن نه تنها جنین شرایط نوین در رحم مادر سقط شده است بلکه حتی رحم مادر تاریخ زیر لگد های فاشیست های ایرانی آن چنان تخریب شده است که لااقل برای یک نسل آینده هیچ نطفه ای در رحم تاریخ جامعه ایران شکل جنین به خود نخواهد گرفت و هیچ نوزاد نویی متولد نخواهد شد.

اما در کنار این بیم بزرگ می توان امید هم در نظر گرفت امید به آن که پس از شکست دادن فاشیست های کودتاگر می توان به فکر متولد کردن نوزادی باشیم که نوید بخش شرایط نوینی در جامعه ایران باشد.

این شعله خاموشی نمی گیرد

بعد از اعتراضات توده ای دو هفته ی گذشته که به بهانه ی اعتراض به تقلب در انتخابات آغاز شد. این اعتراضات عملاً تبدیل به ضد کودتای سپاه و رهبری شده بود. نقطه اوج این اعتراضات را می توان روز شنبه 30 خرداد دانست. در روز 30 خرداد سال 88 بعد از سخنان تند خامنه ای و تهدید صریح وی در کنار آن درخواست عاجزانه اش از سپاه و دیگر سرکوب گران رژیم برای سرکوب شدید مردم بار دیگر مردم به خیابان ها ریختند. در این روز بود که دیگر شعارها فراتر از خواست ابطال انتخابات به سوی خواست ابطال کلیت نظام جمهوری اسلامی و مرگ دیکتاتوری حاکم بر ایران رفت. البته بعد از برخورد های شدید در روز شنبه شعله ی این اعتراضات خاموش نشد اما نیروهای سرکوب گر در هفته ی گذشته سعی کردند با حضور بسیار پررنگ تر در خیابان ها و میدانی اصلی شهر اعتراضات مردم را خاموش کنند. عملاً نیروهای سرکوب گر در شهر تهران و دیگر شهرها بزرگ با استقرار در خیابان های اصلی و میدانی این شهرها را تبدیل به پادگان نظامی کرده اند.

در این شرایط بیم آن می رود که رژیم با اتخاذ این تاکتیک و همچنین بازداشت های گسترده فعالان سیاسی و مردم عادی و ایجاد رعب و وحشت در کنار وقت کشی و استفاده از تمامی دستگاه های تبلیغاتی و صدا و سیما حکومتی اش سعی کند یک جنگ فرسایشی را به مردم تحمیل کند. در این شرایط به نظر می رسد باید مردم برای اتخاذ سیاست های اعتراضی شان دقت نظر بیشتری بکنند. نکته مهم در این میان آن است که ما بدانیم که مبارزه با یک ظم دیکتاتوری یک مبارزه زمان بر و بلند مدت است و باید بر اساس این واقعیت به اتخاذ سیاست درست اعتراضی بپردازیم. بر این اساس برای آن که بتوان سیاست سرکوب گرایانه حکومت دیکتاتوری را بی اثر کرد باید روش های جدید مبارزاتی را اتخاذ کرد. در این جا صرفاً دو پیشنهاد مشخص برای ادامه مبارزات روزمره مردم بر ضد حکومت کودتایی داریم:

1- تمام محلات، کوچه ها و خیابان های شهر را تبدیل به میدان مبارزه کنید. مبارزات را به محلات خود بکشانید. حکومت در این هفته گذشته نشان داده است با کمبود نیرو سرکوب گر مواجهه است و اگر اعتراضات به جای آن که متمرکز در میدانی و خیابان های بزرگ شهر باشد. در تمام محلات و کوچه ها و خیابان های فرعی پراکنده بشود قادر به سرکوب آن نیست. البته بعد از مدتی که دوباره شعله های مبارزه مردم زیاد تر شد می توانیم دوباره به میدانی اصلی شهر باز گردیم. در نتیجه پیشنهاد می کنم هر شب در دسته های 10 تا 20 نفره و بیشتر به خیابان و کوچه های خود بیایید و با روشن کردن آتش و سردادن شعار اعتراض خود را نشان دهید. البته در جامعه ی ایران به خاطر داشتن سنت چهارشنبه سوری مردم در اجرای این پیشنهاد کم تجربه نیستند یعنی همه می دانیم که هر شب را چهارشنبه سوری خواهیم کرد.

2- هر ایرانی معترض یک رسانه شود. روش های جدید اطلاع رسانی را تجربه کنیم. هر کدام ما باید یک رسانه باشیم. سعی کنید با هر روشی خبر ها واقعی را به مردم برسانید. مثلاً پخش اعلامیه، بیانیه شب نامه و البته برای مثال همین خبرنگار می ندا یا نشریات مشابه و موارد مشابه، دیوار نویسی به ساده ترین اشکال ممکن لازم نیست حتماً با اسپری دیوار نویسی کنید حتی با یک مداد شمعی همی می توانید دیوار نویسی کنید. موبایل ها خود بزرگترین رسانه ها هستند فیم های اعتراضات را بین همه پخش کنید و دهها مورد مشابه دیگر

این روش های ساده می تواند مبارزه را به یک امر سراسری و بلند مدت و امیدوار کننده تبدیل کند.

تزهایی در باره ی ماهیت مذهب

بوید پالم - * سهند شایان

هیچ موجود یا موجودات ماوراءطبیعت عامل خلق عالم و تداوم کارکرد آن نیست. (این اسس اساس دیدگاه آتیه ایستی است. تاکید بر آن از این روست که نویسنده قبل از آغاز بحث صداقت خود را در رابطه با خوانندگان احتمالی نظریات اش نشان دهد.)
فوانین موجود طبیعت، کارکرد جهان مادی را تعیین می کنند. این فوانین اما بی روح، ناخودآگاه و غیر عمدی هستند و در عین حال تاثیر عموم شمول دارند.

علاقه جهت ابدی کردن حیات، ویژگی ژنتیکی همه ی موجودات زنده است. هر موجود فاقد این ویژگی، امکان بقا نخواهد داشت. این ویژگی را غریزه ی بقا نیز می نامند.

عشق پدیده ای جهانشمول است. برای بقای بسیاری از موجودات عشق عاملی ضروری است، از آنرو که موجودات و نیز انسانها بدون پشتیبانی هم نوعان خود قادر به بقا نیستند، عشق ورزیده شدن برای بقا حیاتی است. عشق به دیگری برای اطمینان از دوطرفه بودن عشق حیاتی است. بقا ی آنکه عاشق شماسست برای بقای خود شما حیاتی است.

اعتقاد به موجودات ماوراء طبیعت در بین انسانها بسیار فراگیر و جهانشمول است.
اعتقاد به موجودات ماوراء طبیعت ریشه ی روانی داشته و مطلقاً ساخته ی ذهن بشر است. (این اساس نظریه ی من است و از اصول اولیه ی آتیه ایستی مشتق شده است.)

انسان بنا بر روانی مذهب را اساساً به مثابه ی مکانیسم دفاعی جهت قادر شدن به انطباق با واقعیت فنا پذیری خودش خلق کرده است. (این نظریه ی اصلی این تئوری است.)

جوهر این مکانیسم تطابقی، این امید است که مرگ پایان زندگی بشر نیست. بلکه مرگ صرفاً پایان یک مرحله ی مشخص زندگی است. مرگ موضوعی کاملاً واضح است. بنابراین امید به زندگی بعد از مرگ ادامه ی غریزه ی بقاست.

علاقه به سعادت معشوق پدیده ای همگانی است. از دست دادن معشوق تجربه ی روانی تهدید آمیز و عذاب آور برای هراسناکی است که آن را تجربه می کند. به این ترتیب این اعتقاد که عزیز از دست رفته برای همیشه جدا نشده بلکه تنها دنیای خود را عوض کرده و از جهانی به جهان دیگر نقل مکان نموده بسیار جذاب و قابل قبول می شود. این مکانیسم دفاعی جهت آرام کردن حس از دست دادن فرد است. به طریق اولی بخش طبیعی پروسه ی حزن و اندوه هم هست.

هیچ انسانی نمی داند این پروسه ی نقل مکان از جهان خاکی به جهان دیگر چه سان انجام می گیرد. هیچ مرده ای از جهان دیگر برنگشته تا روند این نقل مکان مسلم فرض شده رابه آنانکه هنوز زنده اند توصیف کند. از آنرو که هیچ انسانی از این روند آگاه نیست به همین دلیل لازم است تدارکاتی فوق بشری برای اینکار خلق شود. موجودی که بتواند ترتیب اینکار را بدهد و روند آن را تسهیل نماید.

از آنرو که هیچ انسانی قدرت تسهیل این روند جابه جایی را ندارد، لازم است قدرت ماوراء طبیعتی دارا قدرت لایزال خلق شود تا این وظیفه را به نحو احسن انجام دهد.

جایگزینیِ عزیز از دست رفته با یک جانشین جهت تداوم سلامت روانی و حتا جسمی ضرورت تام دارد. در شرایطی که جانشین کردن هیچ انسانی به جای انسان از دست رفته ممکن نیست لاجرم باید معشوقی وراثت‌مانی خلق شود. بنابراین در نبود جایگزینی زنده، موجودی افسانه‌ای می‌تواند این نیاز روحی را برآورده سازد.

هر تمدن انسانی در فضای زمانی و مکانی منحصر بفردی تکامل یافته و می‌یابد. در نتیجه هر تمدنی برحسب میزان درک و شعور مردم در هر دوره‌ی تاریخی، موجودات تسهیل‌کننده‌ی آن را خلق می‌کند و توانمندی‌هایِ بخصوصی را به آنها نسبت می‌دهد که از طرف عموم مردم قابل پذیرش باشد.

جهان‌شمولی این مفاهیم به واسطه‌ی مکانیسم پدیده‌ی روانی عمیقاً احساس شده و بطور گسترده مورد پذیرش واقع شده به انجام می‌رسد. این امر روان جمعی اکثریت مردم همه‌ی تمدن‌ها است. (این قطعه‌ی دیگری از این پازل تئوریک است). من این عامل را "درک کلی" می‌نامم.

درک کلی، امید-اگر نگوییم ایمان- به امکان پذیر بودن حیات جاودانی را در خود دارد. در ضمن امید-اگر نگوییم ایمان- به وجود مکانیسم رسیدن به آن را نیز دارد.

از آنرو که مفهوم وجود ماوراءطبیعه لازمه‌ی دارا بودن قدرت ماوراءطبیعه جهت انجام وظایف ذاتی اش جهت تسهیل امور مربوط به جابه‌جایی از جهان خاکی به دنیای دیگر است، که به تعبیری مرحله‌ی جدید از ادامه‌ی بقاست، معقول و پذیرفتنی و دارای ادله است که فرض شود چنین موجودی علاوه بر امر جابه‌جایی می‌تواند امور دیگری را هم به عهده بگیرد. این امور شامل توانایی این موجود در رهانیدن انسان از خطر، اعطای پاداش به اعمال خیر و اعطای احساس دوست داشتنه شدن برای آنانکه دوست داشته نمی‌شوند، است.

درک کلی شامل دیدگاهها، افسانه‌ها، ایده‌ها و تصورات مشترکی بین مردمی که با هم ارتباط و مراوده دارند، است. درک کلی این مفاهیم را به تدریج به هر تمدنی براساس فرهنگ و درک خودشان القا می‌کند و می‌قبولاند، زیرا بر اشتیاق همه‌ی انسانها تکیه می‌کند و نیازهای اساسی روحی را برآورده می‌سازد. این نیازها عبارتند از: حس ویژه بودن، تعلق پذیری، به خود ارزش قائل شدن، امنیت و روشننگری! جذب‌ی این مفاهیم فوق العاده و سوسه انگیز است زیرا برآورده کردن نیازهای روانی بنیادین را وعده می‌دهد که در همه‌ی انسانها مشترک است.

درک و اعتقاد به این مفاهیم بین گروههای جدا و متفاوت انسانی - بین مردم، قبایل، نژادها، فرهنگها، ملل و تمدن‌ها - از طریق ابزارهای ارتباطی مختلف در طی زمان و مکان‌ها ایجاد شده، ساری و جاری می‌شود. این ابزارهای ارتباطی تبادل ایده‌ها و محصولات مصنوعی را بین گروههای مختلف امکان پذیر می‌سازند. ابزارهای مورد نظر شامل: زبان، هنر، نشانه‌ها، نوشته‌ها، اسطوره‌ها، تاریخ و خاطرات مشترک است. آنها شامل تبادلات معاصر و انتقال مفاهیم در طی اعصار و قرون هستند. (این قطعه‌ی دیگر از آن پازل تئوریک است).

مفاهیم نه از طریق ابزارهای تله پاتیک و روحی بلکه از طریق ابزارهای فیزیکی منتقل می‌شوند. اکثر این ارتباطات ناخودآگاه بوده و شامل مکانیسم‌هایی چون: زبان اشاره، علایم محیطی و زیرآستانه‌ای ناخودآگاه هستند. این پدیده‌ها برای روان‌شناسان کاملاً محرز بوده و بطور گسترده از طرف سیاستمداران، روحانیان، نهادهای تبلیغاتی و سایر فعالین ارتباطی بکار گرفته شده‌اند.

مذاهب در تلقی خود از خدا، زندگی‌ی پس از مرگ و مکانیسم گذار از این جهان به جهان دیگر متفاوتند، زیرا: خواستههای فیزیکی عادات متفاوت هواداران و مریدان شان و میزان ارتباط آنها با مریدان سایر تمدن‌ها و مسافرت‌های ویژه‌ی تاریخی هواداران شان از هم متفاوت است. هر سنت مذهبی مجموعه‌ای از تشریفات مذهبی‌ی مشخص را تغییر و تکامل داده است. این تغییرات از سوی صنف مشخص و دارای مجوزی سازمان داده شده و اجرا شده است. این مجوز از سوی طبقه‌ی حاکم هر جامعه به آنها داده شده است. افراد صاحب اختیار طبقه‌ی روحانیان هستند.

سازمان سیاسی هر جامعه‌ی انسانی، برای قدرتمند کردن نخبگان سیاسی اش مشروعیت و تایید مذهبی قدرت خود را از طبقه‌ی روحانی دریافت می‌کند. تاجگذاری پادشاهان از سوی اسقف‌ها و روحانیان، اجرای مراسم سوگند رهبران سیاسی از سوی رهبران مذهبی قانون گذاری براساس متون مذهبی و کتب مقدس نمونه‌های دیگری از این اجازه و تاییدها هستند.

با وجود این، الیت‌های مذهبی و سیاسی هر جامعه‌ی علاقه‌ی انکارناپذیری در تمایز آداب و باورهای ماورای طبیعی خود از آداب و باورهای دیگر باورمندان در جوامع رقیب و غیر خودی دیگر دارند. از آنرو که قبول مشروعیت دیگر باورمندان موجب بی اساس شدن و تخریب مبانی ایدئولوژیک و حاکمیت آنها خواهد شد.

نابردباری مذهبی در واقع موجب ترویج، تشجیع و تقویت مشروعیت موقعیت ممتاز هیرارشی الیت مذهبی و سیاسی در برابر حکومت شوندگان می‌شود. در حقیقت با پذیرش رواداری مذهبی، حکومت شوندگان امکان انتخاب دیگر باورمندان را به جای حاکمان خود خواهند داشت.

مکانیسم اساسی کنترلی از سوی طبقه روحانی تهدید عوام به تکفیر است. این عمل موجب از دست رفتن امکان برخورداری فرد تکفیر شده از مواهب دنیای دیگر شده و نیز عقوبت وحشیانه‌ی آن از سوی طبقه‌ی سیاسی حاکم در این جهان خواهد داشت. با استفاده از این ابزار است که طبقه‌ی روحانی سلطه‌ی خود را بر عوام حفظ میکند و از منافع دنیوی ارتباط با ماوراءطبیعه بهره مند می‌شود.

مذهب حق شهروندان را برای اعتراض به ستمگری‌های طبقه‌ی حاکم نفی می‌کند چون جواز مشروعیت و اجرای قوانین ضد بشری را خود صادر کرده است.

همه‌ی قوانین بر تهدید سرکوب نافرمانی مردم از سوی کارگزاران طبقه‌ی حاکم استوارند. هرگاه مردم این حق روحانیان و حاکمان سیاسی را رد کنند آنگاه سرکوب عملاً با اجازه‌ی قوانین انجام می‌گیرد. مذهب مشروعیت و قدرت نهایی را به نمایندگی از خدا به الیت سیاسی واگذار می‌کند تا هر گونه که بخواهد با قانون بازی کند و آن را بکار گیرد.

اعطای قدرت به الیت سیاسی از سوی روحانیون مکانیسم مناسبی برای کنترل اجتماعی است زیرا بنا به القائات طبقه‌ی روحانی، مردم سلطه‌ی حاکمان را امری طبیعی و الهی فرض می‌کنند و از آنرو که نیروهای ماوراءطبیعه را بسیار عاقل تر و داناتر و معصوم تر به حساب می‌آورند قوانین اجرایی را هم از منبع عقل کل دانسته و با رغبت به آنها گردن می‌نهند. ضمناً به تصور توده‌ها نیروهای متصل به منبع الهی فسادناپذیرند. اینها (عقل و دانایی و فسادناپذیری) ویژگی‌های مورد علاقه‌ی بسیاری از مردم هستند. واقعاً کیست که چنین سرور عاقل و خیراندیش و فسادناپذیری را نپسندد؟

با اینهمه، مشکل اصلی در رابطه با مذهب این است که نه طبقه‌ی روحانی و نه طبقه‌ی سیاسی قادر به اثبات وجود نیروهای ماوراءطبیعه نیستند. حتا نمی‌توانند اثبات کنند که چنین نیروهایی واجد این خصوصیات هستند. علاوه بر اینها در اکثر موارد موهبت‌های قول داده شده نصیب باورمندان نیازمند نمی‌شود.

از آنرو که مذهب اساساً بر بنیان تفکر ملت‌مسانه شکل گرفته و قوام یافته است، امکان ندارد بتواند به مثابه‌ی زیربنای قانون یا اخلاق عمل کند. به این ترتیب انسانها نیاز به توسعه‌ی مکانیسم‌های دیگری دارند که بتواند مبنای اصول اخلاقی و قانونی باشد. اگر انسانها بخواهند اصول قانونی و اخلاقی شان از فساد و تباهی از سوی افراد خودبین و سودجو و استثمارگر در امان باشد لاجرم باید اندیشه‌ی آن را بپذیرند که مورد قبول همه‌ی انسانها در سراسر جهان و حافظ منافع نوع بشر باشد.

از آنرو که انجام قول به زندگی پس از مرگ ممکن نیست، لاجرم سعی انسان تمرکز خواهد یافت بر: حداکثر تلاش برای سعادت همه‌ی انسانهای زنده و ایجاد جهانی سعادت‌مند برای نسل‌های آینده.

برای اطمینان از بقای نوع بشر خدا نمی‌تواند آن قدرت برتری باشد که انسان باید در برابرش مسئول و پاسخگو شود. بنابراین اراده‌ی جمعی انسانها باید جایگزین آن شود.

* دیوید پالمر نویسنده‌ی خویش فرما، ساکن پرت استرالیای غربی است. وی قبل از بازنشسته شدن در سال 2003 با سمت مشاور ویژه‌ی

هنوز هم می توان از کمون پاریس آموخت

نویسنده: آیلین کارول

ترجمه: سهند شایان

این متن را گروهی
مطالعه کرده و نکات مهم
آن را به بحث بگذارید

آزادی بدون سوسیالیسم: نابرابری و بی عدالتی

سوسیالیسم بدون آزادی: بردگی

جنبش انقلابی فرانسه کاسه یک دستی نبود. طیف گسترده ای از علایق و گرایشات در آرزوی کنترل انقلاب له له میزدند. بورژوازی در دو اردوگاه گرد آمده بود. ژاکوبین ها ، حقوقدانان و روزنامه نگاران در باشگاه ژاکوبین ها سازماندهی شده بودند. در میان آنها بورژواهای انقلابی بودند که از ایده آزادی ، برابری و عدالت حمایت می کردند. اینها دمکراتهای رادیکال بودند. آنها سیاست را می فهمیدند اما ضرورتهای بنیانی و ابتدایی اقتصادی و اجتماعی را نمی فهمیدند. علاوه بر اینها گروههای کوچکتری از سوسیالیستهای ژاکوبینی بودند که سوسیالیسم در نظر آنها کنترل کامل دولت بر کلیه شئون زندگی و توزیع عدالت از سوی دولت بود.

بخش دیگر گروندین های خرده بورژوا بودند که اساساً در حوزه ی تجارت مشغول بودند. انگیزه ی اصلی آنها رساندن خود به نان و نوا بود و از اینرو به همان میزانی که به نیروی مردم نیاز داشتند ، به همان میزان و حتا بیشتر ، از آن در هراس بودند.

سالهای منتهی به 1793 با نا آرامی ها و شورش و اعتراضات گسترده مردم همراه بود. همین مردم در سالهای بعد نیروی محرکه ی انقلاب شدند. درست در بحبویه ی توفان باستیل، طبقه ی متوسط در پی مذاکره و رسیدن توافق با شاه بود. هدف غایی آنها رسیدن به وضعیتی مشابه وضعیت انگلستان بود که در آن شاه با قدرت محدود شده ی خود بر سر قدرت باقی مانده بود. در واقع قدرت مردم حاضر در خیابانها بود که به طبقه ی متوسط امکان معامله با پادشاهی را می داد. در عین حال نیروی مردم حاضر در خیابان و نوکران لوئی چهاردهم بود که توافق را ناممکن می کرد. در مراحل اولیه انقلاب طبقه ی متوسط توان اندکی داشت و ابتکار عمل در دست توده ها بود.

لوئی چهاردهم نمایندگان سه گروه را برای مشورت به ورسای فرا خواند. فتح باستیل این موجب ناکامی این جلسه شده و حاکمیت دوگانه بین پادشاه و انجمنی متشکل از نمایندگان طبقه ی متوسط و مالکان بوجود آمد. قیام موجود در شهرها و روستاها باعث می شد قدرت انجمن بر شاه تفوق داشته باشد. انجمن بر سراسر فئودالیسم مغالزه می کرد و با الغای بعضی از قوانین فئودالی کشاورزان را مجبور به پرداخت خسارت می نمود. این اقدامات موجب صدور " بیانیه حقوق انسان " شد اما شاه آشکارا از تایید آن سرباز زد. در پاریس قحطی بیداد می کرد و شایعات مربوط به امکان کودتای سلطنت فرونی می گرفت.

زنان پاریس با مراجعه ی جمعی به هتل ویله ، تقاضای نان و سلاح کردند و سپس راهپیمایی خود را به سوی ورسای - محل زندگی درباریان - ادامه دادند. نگهبانانی که از طبقه ی متوسط بودند به همراه مردان پاریس به زنان پیوستند تا اینکه انبوه جمعیت ورسای را چون نگین انگشتری به محاصره در آوردند. انجمن از فرصت استفاده کرد و بیانیه را به امضای شاه رساند. حدود ساعت 5 یا 6 صبح مردم درب گشوده ای را یافتند و از طریق آن به کاخ هجوم بردند. نگهبانان طبقه ی متوسط درست سربرنگاه رسیدند و شاه و ملکه را از مخمصه خلاص کرده و علی الظاهر به عنوان زندانی اما در واقع تحت حمایت انجمن که تمام قدرت را در دست گرفته بود ، به پاریس بردند. در شهرها و روستاهای پاریس کمون ها تشکیل شدند. دربار به اقدامات ضد انقلابی دست می زد و انجمن در پی مهار انقلاب بود.

لوئی کوشید از پاریس فرار کند (بسیاری از اعضای انجمن از این امر آگاه بودند و عمداً چشم خود را بر این امر بستند ، زیرا فرار لوئی باعث می شد از دست این مشکل که با شاه چکار کنند رهایی یابند). اما لوئی از سوی مردم گرفتار شد و مردم دوباره زندانی فراری را به پاریس آوردند. این عمل موجب طغیان احساسات عمومی و خارج شدن کنترل اوضاع از دست انجمن شد. در سراسر پاریس مجسمه های لوئی را درهم شکستند. ابتدا انجمن با درخواست توده ها مبنی بر برکناری لوئی از ریاست دولت موافقت کرد اما بعد از بیست روز با تغییر دادن تصمیم و نظر خود اعلام کردند درخواست جمهوری جرم محسوب می شود. آنها خیانت پادشاه و حتا حمله آلمان را به قیام توده ها ترجیح می دادند و علاقمند بودند هرچه زودتر به خواست جمهوری از سوی مردم خاتمه دهند. دانتون و مارات مجبور به پنهان شدن گردیدند.

جنگ بر علیه اطریش اعلام شد. گیروندین ها از این رو خواهان آغاز جنگ بودند که آن را وسیله ای برای مبارزه بر علیه نیروهای سلطنت و دربار حساب می کردند. دانتون می گفت که شما از ترس قیام مردم و نابودی کل سلطنت به جنگ روی آورده اید. گیروندین و توده ی ژاکوبین دوست داشتند هجوم خارجی ها موجب سقوط سلطنت شود و نه قیام مردم. بنابر این بخشی از دربار و انجمن سرسختانه هوادار جنگ بودند. این جنگ 23 سال طول کشید.

1792

فئودالیسم هنوز پابرجا بود. تجار و انحصار گران به عنوان دلالتان و عوامل دولتی سودهای سرشاری به جیب می زدند و در پی فروش اموال و دارایی های کلیسا بودند. قدرت پادشاه محدود شده بود اما به صورت بسیار ناچیز!

جنبش مردم پاریس برای به زیر کشیدن قدرت پادشاهی ادامه داشت. راهپیمایی صلح آمیز توپلرز به تظاهرات گسترده ی مردم بدل شد. مردم وارد قصر شدند و لوئی مجبور شد کلاه پوستین بر سر بگذارد و جامی به سلامتی ملت بنوشد و به مدت دو ساعت قول داد تابع اراده ی مردم باشد. بعد پادشاه به انجمن شکایت کرد. روزنامه نگارانی که متهم به برانگیختن اغتشاشات بودند دستگیر و به زندان فرستاده شدند. تهاجم خارجی موجب اغتشاشاتی شده و تلاشهای جدیدی برای سرکوب جمهوری خواهی انجام شد.

مردم پاریس قیامهای متعددی را سامان دادند (یکی از آنها در سالروز فتح باستیل انجام گرفت). مردم باردیگر با راهپیمایی به سوک توپلرز (دهم اگوست) به محل برگزاری جلسه ی اعضای انجمن وارد شدند و تهدید به قتل شاه و هرآنکسانی را که در اندیشه بازگرداندن مجدد شاه به قدرت بودند، کردند. حتی بعد از این واقعه دو سه روزی طول کشید تا شاه را به عنوان زندانی به برج بفرستند.

عاقبت سه سال بعد از فتح باستیل نظام پادشاهی برچیده شد. شورای جدید، کنوانسیون، برپا شد و انتخابات با کش و قوس هایی برگزار شد. دو جناح بوجود آمد و عناصر مدرنیست دست بالا را در انتخابات گرفتند. آنها نتوانستند خواست و اراده ی مردم را نادیده بگیرند و در اولین گام نظام پادشاهی را ملغی کردند. ژاکوبین ها در 27 اگوست خود را جمهوری خواه خواندند و املاک کلیسا و اشراف را در معرض فروش قرار دادند. دو مسئله هنوز پابرجا بود نخست اینکه با شاه خائن چه کنند و دیگر اینکه حقوق فئودالی را چگونه حل و فصل نمایند. از دهم اگوست هم دوش شورای قانونگذاری، "کمون پاریس" تشکیل شده بود که ابتکارات انقلابی اش به مدت دو سال تداوم یافت.

جنگ آغاز شد و به دستور کمون، اهالی پاریس خود را مسلح کردند. شورا به کمون دستور داد خود را منحل کند. کمون از این فرمان سر باز زد. اخباری مبنی بر سقوط وردن می رسید. امری که راه رسیدن آلمانی ها را به پاریس هموار می کرد. پاریس متوجه شد که انجمن قصد دارد یا پاریس را تسلیم آلمانی ها کند یا مجدداً پادشاهی را احیا کند. مجلس دستور انحلال کمون را صادر کرد. کمون نپذیرفت. اخباری مبنی بر سقوط وردن می رسید که به معنی باز شدن راه آلمانها به سوی پاریس بود. پاریس فهمیده بود که مجلس یا پاریس را به آلمانها تسلیم خواهد کرد و یا پادشاهی را احیا خواهد کرد. شعار بلند شد مبنی بر اینکه " به زندانیان خائنی که در آرزوی رسیدن آلمانها و نابودی پاریس و باز گرداندن آنها به قدرت هستند حمله کنید و آنها را بکشید". از قرار معلوم در روزهای ماه سپتامبر به زندانیان حمله و بیش از 1000 نفر از آنها سلاخی شدند.

بالاخره روز سوم نوامبر شاه محاکمه و روز 21 ژانویه اعدام شد.

1973

اینک مبارزه قدرت بین ژیروندین ها در انجمن، کمون در پاریس و ژاکوبین های حامی کمون با آنارشیستها و مردم جریان داشت. ژاکوبین ها، روبسیپیر، سن مارات و دانتون حزب " کوهستان" را تشکیل دادند. ژیروندین ها نماینده ی طبقات متوسط، طرفدار آزادی و مخالف برابری بودند. بزودی آشکار شد ژیروندین های مخالف پیشروی انقلاب در اردوی سلطنت طلبان و ضد انقلابیون جای گرفته اند. در نشستهای هماهنگی جدل های آتشینی بین دو حزب در می گرفت. گرچه در ماه آوریل مجمع به نفع کمیته حفاظت عمومی که قرار بود بالاترین قدرت اجرایی در کشور باشد، رای داد اما کمون پاریس در نزد مردم از احترام بسیار بالاتری برخوردار بود. ژیروندین های مخالف کمون، کمیته ای برای کنترل و پیگیری تصمیمات کمون برپا کردند. ژیروندین ها تهدید کردند اگر کمون به نمایندگان ملی حمله کند، نابود خواهد شد. روز بیست و هفتم ماه می مردم پاریس اینبار برای شکست دادن ژیروندین ها قیام کردند. بعد از سه روز مجمع مجبور شد به اخراج ژیروندیست ها رای دهد و تنها در ماه جولای بود که مجمع آنها را به مثابه ی عناصر متمرّد و ضد انقلاب شناخت و آنها را غیرقانونی اعلام کرد. بعد از طرد عناصر مخالف راست مجمع شروع به بازسازی جامعه ی فرانسه کرد. نهایتاً زمین های بازگردانده شده به فئودالها پس گرفته شد و حقوق فئودالی از سوی مردم ملغی اعلام شد.

اما قحطی دامان فرانسه را گرفت. فرانسه از طرف دول متخاصم محاصره شده بود. فعالیتهای ضدانقلابی سلطنت طلبان و

ژیروندیست ها ادامه داشت. مرات ترور شد. در لیون و بریتانی قیام هایی صورت گرفت. آنها درگیر جنگ با آلمانی ها بودند. انقلاب دچار وقفه شده بود. توده ها خواهان پیشروی انقلاب بودند، اما سردمداران انقلاب جرات پیشروی نداشتند. بهترین انقلابیون، پاریس را به قصد نامنویسی در ارتش ترک کرده بودند و سلطنت طلبان شروع به بازگشت به واحدهایی از ارتش کمون نمودند و بتدریج ژیروند ها و سلطنت طلبان دست بالا را در آنها به دست آوردند. ژاکوبین ها که همواره با قدرت واحدها مخالفت می کردند از فرصت استفاده کرده و به دلیل غلبه ژیروند ها و ضد انقلاب در واحد ها، تعداد جلسات نشست عمومی به یکبار در هفته تقلیل یافت و نوپخانه یِ قوانینِ سرکوبگرانه ، از جمله " قانون مشکوکین" را راه انداخت. با استناد به این قانون هرکسی را که گمان می رفت از ضد انقلابیون باشد ، دستگیر و مورد پیگرد قرار می دادند.

جنگ هراس انگیز و وحشتناکی با توجه به موقعیت ماری آنتوانت و سلطنت طلبان ادامه داشت تا اینکه ماری محاکمه و در ماه اکتبر اعدام شد. اعدام ژیروند ها تداوم بخش این مسیر شد. ترور آغاز شده بود. واحدهایی از کمون که در آغاز مدافع ارگانهای انقلاب دمکراتیک بودند بتدرج در وظایف پلیسی کمیته ها غرق شدند و کم کم به ابزارهای ماشین دولتی بدل شدند. مرگ واحدهای پاریس و نهادهای مردمی ایالت ها به مثابه یِ مرگ انقلاب بود.

زمستان 1994 با جنگ بین انقلابیون و ضدانقلابیون سپری شد. کمیته ها بسوی تمرکز قدرت برای نابودی همه یِ مخالفت ها حرکت کردند ، هربرت دستگیر و به گیوتین سپرده شد ، بعدتر دانتون به همین سرنوشت دچار شد. در طی 14 ماه حاکمیت ترور انقلابی ، محاکم 2750 نفر را به تیغ گیوتین سپردند که تنها 650 نفر از آنها از طبقه یِ اغنیا بودند. آخرالامر ، وقتی ناپلئون بناپارت در نهم نوامبر 1799 کودتای خود را با حمایت ارتش با موفقیت به پایان رساند ، روبسپیر هم سرنگون شد و به این ترتیب خیزش ملی به تمامی سرکوب شد.

بحث

انقلاب 1789 فرانسه نشانگر زوال قدرت فئودالی و جایگزینی آن با دمکراسی بورژوازی است. انقلاب مسیر گذار از فئودالیسم به کاپیتالیسم را هموار کرد. بعد از انقلاب دیگر پادشاه و دربارش فرانسه را اداره نمی کردند بلکه طبقه یِ میانه و پارلمان اش زمام امور را از طریق دولت در دست داشتند. در واقع اندیشه یِ دولت مدرن در همین انقلاب نضج یافت و اجرایی شد. انقلاب را می توان از وجوه مختلف مورد بررسی قرار داد.

می توان به دینامیسم های اقتصادی که انقلاب را اجتناب ناپذیر می کنند اشاره کرد. چهارچوب نظام فئودالی موجب بازدارندگی اقتصاد فرانسه از مسیر رشد و توسعه شده بود. دربار مبلغ هنگفتی از ثروت عمومی را به شکل مالیاتها و زکات به خود اختصاص می داد. اکثر زمین های اطراف کشور به صورت بلااستفاده و غیر مولد در آمده بود. قوانین پیچیده کشاورزان را از فروش اموال و محصولات خود باز می داشت و آنها را کاملاً در فقر و فاقه نگه میداشت. مالیاتها و قوانین تجارتی مانع انتقال آزادانه یِ کالاها می شدند. همه یِ شهرهای بزرگ نظام مالیاتی و باصطلاح گمرکی خاص خود را داشتند. همین امور باعث شده بود صنایع امکان رشد و رقابت با دیگر مراکز تولیدی از جمله انگلستان را نداشته باشند. علاوه بر اینها و علیرغم این تضییقات ساختار اجتماعی فرانسه تغییر کرده بود. در روستاها طبقه یِ جدید دهقانان ثروتمندتر ظاهر شده بودند. در شهرها هرچند طبقات متوسط فاقد قدرت سیاسی بودند اما شروع به ایجاد مجامع صنفی کرده بودند. این طبقات اجتماعی قادر به رشد و توسعه ذیل حاکمیت فئودالی نبودند. آنچه آنها طالب آن بودند آزادی صنعت و تجارت بود. تنها انقلاب قادر به اعطای این آزادیها بود.

علاوه بر آنچه در بالا گفته شد می توان انقلاب فرانسه را به مثابه یِ نمونه یِ کلاسیکی از چگونگی آغاز و توسعه انقلاب مورد مطالعه قرار داد. کروپوتکین آن را " مادر همه یِ ما" می خواند. ایده ها و شیوه های انقلاب فرانسه همین حالا هم به فعالیتهای ما مرتبط اند. گفته می شود " ریشه خودکامگی های بعضی از مدعیان کمونیسم در گرایش ژاکوبینی انقلاب فرانسه قرار دارد." ایده یِ " ترور انقلابی " که در انقلاب 1917 به اجرا گذاشته شد و هنوز هم گرایشهای مدافع آن هستند ، از آموزه های آن انقلاب سود می جوید. از نظر سوسیالیستهای اولیه : مارکس، باکونین تا لنین انقلاب فرانسه اولین انقلاب بزرگی بود که درس های آن برای بکارگیری در آینده مفید بود. بسیاری از درس های انقلاب فرانسه از سوی درس های مشابه در انقلاب روسیه نقض شد. علاوه بر اینها خیزش فرانسه انقلابی است که مدتها قبل تر از انقلاب بلشویکی اتفاق افتاده و در ضمن هنوز جزئیاتش به اندازه آن انقلاب روشن نشده و مورد تجزیه و تحلیل قرار نگرفته است. به نظر می رسد به جای بررسی تاثیرات " دیکتاتوری پرولتاریا " به مثابه یِ یک ایدئولوژی می کوشند تمام تقصیرها را به گردن استالین به مثابه یِ یک فرد بیاندازند. برای ما بهترین درسی که از انقلاب فرانسه می توانیم بگیریم این است که هیچگاه در یک انقلاب اقلیت نمی تواند حافظ منافع اکثریت باشد.

انقلاب از سوی دو گروه انجام گرفت . در یک سو طبقات متوسط و کشاورزان ثروتمند در اطراف واکناف ظهور کرده بودند که حامل ایدئولوژی انقلاب ، ایده های مربوط به عدالت ، آزادی و برابری تحت نظام بازار آزاد بودند. یکی از تفاوت های اساسی بین فرانسه آن دوران و جهان مدرن امروزی میزان آگاهی در بین توده هاست. طبقات متوسط ادبیات انقلابی مربوط به انگلستان و آمریکا را می خواندند و تحت تاثیر اش واقع می شدند. و شکلی از نظام اجتماعی را در ذهن شان می پروردند که تا آن زمان در میان شان موجود بود. آنگونه که کروپوتکین می گوید : " بسیار پیش تر از آغاز انقلاب ، ایده دولتی سازمانیافته و کاملاً مرتب شده که از سوی طبقات دارای زمین و کارخانه و یا عناصر تحصیل کرده و فن آموخته اداره می شود در کتابها و نوشته های زیادی تشریح شده و به عنوان راهنمای عمل و نیروی منطبق مردان انقلابی بکار می رفت. " ایده آنها این بود که فرانسه هم دارای قانون اساسی مشابه انگلستان شود و شاه به عنوان مظهر همبستگی ملی سلطنت کند و نه حکومت ؛ و قدرت اصلی در دست پارلمان باشد ، جایی که طبقه متوسط تحصیل کرده که نماینده بخش

فعال و متفکر ملت است ، حاکمیت داشته باشد.

آنسوی سکه اما توده های ستمدیده شهر و روستاها بودند. اصول آزادی و اعطای حقوق در آنها رخنه کرده بود. اما ایده روشنی راجع به جامعه ای که می خواستند در آن زندگی کنند نداشتند. آنها می خواستند اوضاع بهتر شود. آنها می دانستند چه چیز نمی خواهند. ایده های مردم با وجه سلبی ساده ای بیان می شد: " اشراف را دار بزنید" ؛ " پرونده های مالیاتی فتودال ها را بسوزانید. " ؛ " مرگ بر بهره مالکانه". آنها می دانستند جایگاه شان کجاست و در کدام سو ایستاده اند. اما معلوم نبود زمین های مصادره شده قرار است از آن چه کسانی باشد و معلوم نبود وارث اشرافی که به تیغ گیوتین سپرده می شدند چه کسانی هستند.

" این امر نیازمند روشن شدن اندیشه مردمی بود که بدانند چه چشمداشتی می توانند از انقلاب داشته باشند. در حالیکه طبقات متوسط با گامهای استوار و مصمم به سوی کسب قدرت و ایجاد اتوریتته سیاسی خود در قدرت دولتی که بر اساس ایده ها و آرمانهای آنها شکل می گرفت ، گام بر می داشتند ؛ مردم در تردید و تزلزل به سر می بردند. خصوصا" اینکه نمی دانستند چگونه قدرت فتح شده را به نفع خود به کار اندازند. "

آلفردو بونانو چنین نتیجه گیری می کند: "همچنانکه بعدتر در انقلاب روسیه اتفاق افتاد نبود بلوغ جمعی در خصوص اهداف انقلاب ، راه را برای کسب قدرت از سوی اقلیت هوشیار و خوب سازمان یافته هموار کرد."

این ویژگی انقلاب بعدها سوسیالیست ها را به این حقیقت رهنمون شد که لازم است طبقه ی کارگر سازمانهای خود را سروسامان دهد. سازمانهایی که راجع به آینده سوسیالیسم آگاهی و بینش کافی داشته باشند و راههای کسب قدرت و ساختمان سوسیالیسم را هم بدانند.

این امر همچنین باعث شد عده ای از سوسیالیستها به این صرافت بیافتند که طبقه کارگر فاقد توانایی کسب و نگهداری قدرت است. لنین می گفت که اغلب کارگران تنها قادرند به " خودآگاهی اتحادیه ای برسند" او قبول داشت که تئوری های انقلابی از طبقه ی متوسط می آید و منفک کردن کارگران آگاه را از طبقه ی کارگر و آوردن آنها را به صفوف حزب تشویق می کرد.

گرچه مارکسیستها این حقیقت را قبول دارند که ژاکوبین ها بورژوا بودند و هدف غایی آنها بنای جامعه ای بورژوایی بوده اما شیوه های آنها را نیز می پذیرند ، چون این شیوه ها بهتر می توانند به پیروزی انقلاب یاری رسانند.

بالاخره اینکه انقلاب فرانسه با عمل انقلابی طبقات متوسط و اندیشه انقلابی طبقات تحصیل کرده به سرانجام رسید و دولت متمرکزمدرنی را که از سوی طبقات متوسط اداره می شد و ارتش و قوه قانون گذاری پارلمانی ، خدمات عمومی ، مدارس ، معادن و مراکز علمی را کنترل می کرد ، به قدرت رساند. چنین دولتی پیش شرط ضروری انکشاف کاپیتالیستی بود. بنا به گفته ی آلفردو بونانو" انقلاب کبیر نه تنها گهواره دمکراسی پارلمانی بورژوازی بلکه گهواره ی دمکراسی مستقیم پرولتاری هم بود...."

واقعیت این است که در تمام لحظات حساس انقلاب فرانسه این ابتکارات توده ها بود که شرایط را برای پیروزی انقلاب آماده کرد در نهایت بورژوازی با تکیه بر سازماندهی و ابزارها و بوروکراسی اش توانست انقلاب را قبضه کند و با تار و مار کردن مردم قدرت را به چنگ آورد و دولت خود را بنا نهد.

درست از آن رو که دمکراسی مردمی و کنترل کارگری به مثابه خون و حیات انقلاب است ، از بین بردن ایندو به مثابه ی مرگ انقلاب است.

جلسه شاخه دوبلین ژانویه 1994

ایلین ا. کارول

کارگران مبارز! انقلابیون کمونیست!

برای هرچه غنی تر کردن محتوا و سراسری تر کردن پخش نشریه

با ما همکاری کنید